

سره و ناسره،

در

روایاتِ معراج

از : مهندس جمال گنجه ای

لزوم پرداختن به این بحث

روایات مربوط به معراج آنقدر در عمق باورهای ما مسلمانان رسوخ کرده که می‌توان گفت تقریباً همطراز اعتقادات اصلی ما مثل توحید و نبوت و ... شده است ، بطوریکه با همه عناصر اصلی اعتقادی در ارتباط قرار دارد .

به همین جهت ایرادات و اشکالات احتمالی آن ، قطعاً در اعتقادات اصلی ما خدشه وارد خواهد نمود .

چون قرآن کریم هیچ چیزی را که به اعتقادات اصلی اسلام مربوط شود فروگذار نکرده (چون تبیان کلّ شیء است) لذا بررسی روایات مذکور در شعاع قرآن بما کمک می‌کند سره را از ناسره و غلط را از صحیح تشخیص داده و خرافاتی را که قدمتی هزار و چند صد ساله دارد زدوده و اعتقادات خویش را قدمی دیگر به قرآن نزدیک‌تر نموده و پالایش و پاکسازی نمائیم .

روش کار

حلقه اتصال تفاسیر قدیم و معاصر تفسیر شریف المیزان است . بطوریکه می‌توان آنرا از ویژگی‌های مهم این تفسیر دانست . زیرا

اولاً نظرات مهم قدما را نقل و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد ، و در پایان ، قبول یا رد یا تکمیل و یا اصلاح می‌نماید ، در نتیجه پژوهشگر را نسبتاً بی‌نیاز از مراجعه به منابع تفسیری قدما می‌کند. ثانیاً این تفسیر نوعاً مورد استفاده و تقلید مفسران پس از خود قرار گرفته است .

تفسیرالمیزان در هر فصلی یک «بحث روایتی» دارد که پس از متن می‌آید و در آن اهمّ روایاتی را که در آن باب وارد شده نقل می‌کند ، و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد . مرحوم علامه پس از ذکر یک روایت اگر در آن باب روایات مشابه دیگری هم بوده باشد از ذکر آنها خودداری می‌نماید و فقط با ذکر جمله‌ای اشاره می‌کند که در آن باب روایات دیگری نیز وارد شده است .

بنابراین روش ما در این باب این است که روایات مربوط به معراج را از تفسیرالمیزان نقل می‌کنیم و آنگاه آنرا مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم و ایرادات و تعارض‌های بزرگ آنها را با قرآن ، و احکام عادی و بدیهی عقلانی و غیره ذکر نموده و برای رعایت اختصار از ذکر ایرادات جزئی آن نیز خودداری می‌نمائیم .

برای این کار ، ذیلاً دو «بحث روایتی» از ترجمه تفسیر المیزان انتخاب نموده و مورد ارزیابی قرار می‌دهیم .

روایت اول :

این روایت از اواسط صفحه ۷ جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان شروع و تا اواخر صفحه ۱۹ ادامه دارد (که نزدیک به ۱۳ صفحه با قلم ریز است و در مجموع روایتی است بسیار طولانی با شرح جزئیات بسیار ، که البته ما ضمن نقد قسمتهائی از آن ، محل دقیق مطلب مورد نقد را با ذکر صفحه و پاراگراف و سطر در المیزان مشخص کرده ایم تا خواننده کنجکاو در صورت تمایل بتواند به محل مورد بحث مراجعه نموده و متن مورد نقد را ببیند تا بتواند راجع به درستی یا نادرستی نقد ما ارزیابی صحیحی بدست بیاورد .

این روایت شرح میدهد که پیامبر (ص) چگونه از مکه به بیت المقدس و از آنجا به «آسمانها» برده شد و با پیامبران سابق دیدار و گفتگو کرد و سپس به «ملاقات» خداوند رفت و با او «گفتگو» کرد و در این مسیر بهشت و جهنم و شمه ای از عذاب اهل جهنم و نعمت اهل بهشت را نیز «دید» و بالاخره بازگردانده شد .

چنانکه خواهید دید ، ما به این روایت از لحاظ های مخالفت

با قرآن ، مخلفت با عقل ، سستی متن روایت ، انتقاداتی وارد نموده و آن را در مجموع ، کذب و مجعول و در رده «داستانسرائی» های یک ذهنِ دارای قدرت تخیل ضعیف ، ارزیابی نموده و مردود دانسته ایم .

در پایان نیز علت رواج این نوع روایات را تعلیل نموده و بالاخره با تفسیر اجمالیِ پاراگراف اول سوره نجم چگونگی واقعه معراج را از زبان خودِ قرآن بیان کرده ایم .

منظور ما از این کار این است که خواننده متون تفسیری توجه داشته باشد که هر روایتی که در هر کتاب مشهوری هست لزوماً به معنای صحیح بودن آن نیست ، و بزرگان علم تفسیرِ قرآن نیز از برخی خطاها صد در صد مصون نیستند و درستی روایات را باید در درجه اول از روی «عدم مخالفت با قرآن» و سپس از روی «عدم مخالفت با عقل» و سپس از روی قرائن و شواهد جانبیِ دیگر سنجید و امیدواریم این کتابِ کم صفحهء مختصر در وصول به این نتیجه مهم توفیقی داشته باشد .

ضمناً ممنون کسانی خواهیم بود که خطاهای ممکنِ احتمالی در استنتاجات را گوشزد فرمایند .

و اینک متن روایت مذکور به نقل از جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان:

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان اواسط صفحه ۷

قمی در تفسیر خود از علی از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را برای رسول خدا (صلي الله عليه و آله) آوردند؛ یکی مهار آن را گرفت و دیگری رکابش را و سومی جامه ی رسول خدا (صلي الله عليه و آله) را در هنگام سوار شدن مرتب کرد، در این موقع براق بنای چموشی گذاشت که جبرئیل او را لطمه ای زد و گفت: آرام باش ای براق، قبل از این پیغمبر، هیچ پیغمبری سوار تو نشده، و بعد از این هم کسی همانند او سوار تو نخواهد شد.

آنگاه اضافه فرمود که براق بعد از لطمه آرام شد و او را مقداری که خیلی هم زیاد نبود بالا برد، در حالی که جبرئیل هم همراهش بود، و آیات خدایی را از آسمان و زمین به وی نشان می داد. رسول خدا (صلي الله عليه و آله) خودش فرموده: که در حین رفتن ناگهان يك منادي از سمت راست ندایم داد که هان ای محمد! ولي من پاسخ نگفتم و توجهی به او نکردم.

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۸

منادي دیگر از سمت چپ ندایم داد که هان ای محمد! به او نیز پاسخ نگفتم و توجهی به او ننمودم، زنی با دست و ساعد برهنه و غرق در زیورآلات

دنیوی به استقبال آمد و گفت ای محمد به من نگاه کن تا با تو سخن گویم به او نیز توجهی نکردم و همچنان پیش رفتم که ناگهان آوازی شنیدم و از شنیدنش ناراحت شدم، از آن نیز گذشتم، اینجا بود که جبرئیل مرا پایین آورد و گفت ای محمد نماز بخوان، من مشغول نماز شدم، سپس گفت هیچ می‌دانی کجا است که نماز می‌خوانی؟ گفتم نه، گفت: طور سینه‌است، همانجا است که خداوند با موسی تکلم کرد، تکلمی مخصوص، آنگاه سوار شدم، خدا می‌داند که چقدر رفتیم که به من گفت پیاده شو و نماز بگذار. من پیاده آمده و نماز گذاردم، گفت: هیچ می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم نه، گفت این بیت اللحم بود، و بیت اللحم ناحیه ای است از زمین بیت المقدس که عیسی بن مریم در آن متولد شد.

آنگاه سوار شده به راه افتادیم تا به بیت المقدس رسیدیم، پس براق را به حلقه ای که قبلاً انبیا مرکب خود را به آن می‌بستند بسته وارد مسجد شدم در حالی که جبرئیل همراه و در کنارم بود، در آنجا به ابراهیم خلیل و موسی و عیسی در میان عده ای از انبیا که خدا می‌داند چقدر بودند برخورد نمودم که همگی به خاطر من اجتماع کرده بودند و مهیای نماز بودند و من شکی نداشتم در این که به زودی جبرئیل جلو می‌ایستد و بر همه ی ما امامت می‌کند ولی وقتی صف نماز مرتب شد جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلو برد و بر آنان امامت نمودم و البته غرور و عجبی نیست.

آنگاه خازنی نزد آمد در حالی که سه ظرف همراه داشت. یکی شیر و دیگری آب سومی شراب و شنیدم که می‌گفت اگر آب را بگیرد هم خودش و هم امتش غرق می‌شوند و اگر شراب را بگیرد هم خودش و هم امتش گمراه می‌گردند؛ و اگر شیر را بگیرد خود هدایت شده و امتش نیز هدایت می‌شوند.

آنگاه فرمود من نیز شیر را گرفتم و از آن آشامیدم؛ جبرئیل گفت هدایت شدی و امتت نیز هدایت شدند. آنگاه از من پرسید در مسیرت چه دیدی؟ گفتم صدای هاتفی را شنیدم که از طرف راستم مرا صدا زد. پرسید آیا تو هم جوابش را دادی؟ گفتم نه و هیچ توجهی به آن نکردم، گفت او مبلغ یهود بود اگر پاسخش را داده بودی امتت بعد از خودت به یهودی گری می‌

گراییدند، سپس پرسید دیگر چه دیدی؟ گفتم هاتفی از طرف چپم صدای زد، پرسید آیا تو هم جوابش گفتی؟ گفتم نه و توجهی نکردم، گفت او داعی مسیحیت بود اگر جوابش می‌دادی امتت بعد از تو مسیحی می‌شدند. آنگاه پرسید چه کسی در روبه رویت ظاهر شد؟

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۹

گفتم زنی دیدم با بازوانی برهنه که همه‌ی زیورهای دنیا بر او بود به من گفت: ای محمد به سوی من بنگر تا با تو سخن گویم، جبرئیل پرسید آیا تو هم با او سخن گفتی؟ گفتم نه سخن گفتم و نه به او توجهی کردم، گفت او دنیا بود اگر با او هم‌کلام می‌شدی امتت دنیا را به آخرت ترجیح می‌دادند. آنگاه آوازی هول انگیز شنیدم که مرا به وحشت انداخت جبرئیل گفت ای محمد می‌شنوی؟ گفتم آری، گفت این سنگی است که من هفتاد سال قبل از لب جهنم به داخل آن پرتاب کرده‌ام الان در قعر جهنم جای گرفت و این صدا از آن بود، اصحاب می‌گویند به همین جهت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا زنده بود خده نکرد.

آنگاه فرمود: جبرئیل بالا رفت و من هم با او بالا رفتم تا به آسمان دنیا رسیدیم و در آن فرشته‌ای دیدم که او را اسماعیل می‌گفتند هم او بود صاحب خطفه که خدای عزوجل درباه‌اش فرمود: ((إِلَّا مَنْ خَطِفُ الْخَطْفَةِ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ = مگر کسی خبر را بر باید پس تیر شهاب او را دنبال می‌کند)) و او هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت که هر يك از آنان هفتاد هزار فرشته دیگر زیر فرمان داشتند. فرشته مذکور پرسید ای جبرئیل؛ این کیست همراه تو؟ گفتم این محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، پرسید: مبعوث هم شده؟ گفتم آری، فرشته در را باز کرد من به او سلام کردم او نیز به من سلام کرد من جهت او استغفار کردم، او هم جهت من استغفار کرد و گفتم مرحبا بر برادر صالح و پیامبر صالح و همچنین ملائکه یکی پس از دیگری به ملاقاتم آمدند تا به آسمان دوم وارد شدم در آنجا هیچ فرشته‌ای ندیدم مگر آنکه خوش و خندان یافتم تا اینکه فرشته‌ای دیدم که از او مخلوقی بزرگتر ندیده بودم، فرشته‌ای بود کریه

المنظر و غضبناك او نیز مانند سایرین با من برخورد نمود، هر آنچه آنها گفتند او نیز بگفت و هر دعا که ایشان در حق من نمودند او نیز کرد، اما در عین حال هیچ خنده نکرد، آنچنان که دیگر ملائکه می‌کردند، پرسیدم: ای جبرئیل این کیست که اینچنین مرا به فزع انداخت؟ گفت: جا دارد که ترسیده شود، خود ما هم همگی از او می‌ترسیم او خازن و مالک جهنم است، و تاکنون خنده نکرده، و از روزی که خدا او را متصدی جهنم نموده تا به امروز روز به روز بر غضب غیظ خود نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران می‌افزاید، و خداوند به دست او از ایشان انتقام می‌گیرد، و اگر بنا بود به روی احدی تبسم کند، چه آنها که قبل از تو بودند و چه بعدیها قطعاً به روی تو تبسم می‌کرد، پس من بر او سلام کردم و او بر من سلام کرده به نعیم بهشت بشارتم داد.

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۱۰

پس من به جبرئیل گفتم آیا ممکن است او را فرمان بدهی تا آتش دوزخ را به من نشان بدهد؟ جبرئیل (یعنی همان کسی که خداوند درباره‌اش فرمود «مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ») گفت آری، و به آن فرشته گفت: ای مالک، آتش را به محمد نشان بده، او پرده‌ی جهنم را بالا زد، و دري از آن را باز نمود لهیب و شعله‌ای از آن بیرون جست و به سوي آسمان سرکشید و همچنان بالا رفت که گمان کردم من را نیز خواهد گرفت، به جبرئیل گفتم دستور بده پرده‌اش را ببندازد، او نیز مالک را گفت تا به حال اولش برگردانید.

آنگاه به سیر خود ادامه دادم، مردی گندم‌گون و فربه را دیدم از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت این پدرت آدم است، سپس مرا معرفی بر آدم نمود و گفت: این ذریه‌ی تو است، آدم گفت (آری) روحی طیب و بویی طیب از جسدی طیب.

رسول خدا (صلي الله عليه و آله) به اینجا که رسید سوره‌ی مطففین را از آیه هفدهم که می‌فرماید: «كُلًّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا إِذْرِيكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» تا آخر سوره را تلاوت فرمود، پس آنگاه فرمود: من به پدرم آدم سلام کردم، او هم بر من سلام کرد، من جهت

او استغفار کردم، او هم جهت من استغفار کرد و گفت مرحبا به فرزند صالحم پیغمبر صالح و مبعوث در روزگار صالح، آنگاه به فرشته‌ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته‌ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت، در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آن را مطالعه می‌کند، و در آن چیزی نوشته بود، و او سرگرم دقت در آن بود نه به چپ می‌نگریست و نه به راست قیافه‌ای (چون قیافه مردم) اندوهگین به خود گرفته بود، پرسیدم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: این ملك الموت است که دائماً سرگرم قبض ارواح می‌باشد، گفتم مرا نزدیکش ببر قدری با او صحبت کنم وقتی مرا نزدیکش برد سلامش کردم و جبرئیل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیت داد و گفت: ای محمد مژده باد تو را که تمامی خیرات را می‌بینم که در امت تو جمع شده.

گفتم حمد خدای منان را که منتها بر بندگان خود نهاد، این خود از فضل پروردگارم می‌باشد آری رحمت او شامل حال من است، جبرئیل گفت این از همه ملانکه شدید العمل‌تر است پرسیدم هر که تاکنون مرده و از این به بعد می‌میرد او جانش را می‌گیرد؟ گفت آری. از خود عزرائیل پرسیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می‌افتد تو او را می‌بینی و در آن

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۱۱

واحد بر بالین همه آنها حاضر می‌شوی؟ گفت آری.
 ملك الموت اضافه کرد که تمامی دنیا در برابر آنچه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از يك پول سیاه نمی‌ماند که در دست مردي باشد و آن را در دست بگرداند و هیچ خانه‌ای نیست مگر آنکه در هر روز پنج نوبت و ارسای می‌کنم و وقتی می‌بینم مردمی برای مرده‌ی خود گریه می‌کنند می‌گویم گریه مکنید که باز نزد شما بر می‌گردم و آنقدر می‌آیم و می‌روم تا احدی از شما را باقی نگذارم.

رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود اي جبرئيل فوق مرگ واقعه اي نيست! جبرئيل گفت بعد از مرگ شديدتر از از خود مرگ است.

آنگاه فرمود به راه خود ادامه داديم تا به مردمي رسيديم كه پيش رویشان طعامهايي از گوشت پاك و طعامهايي ديگر از گوشت ناپاك بود. ناپاك را مي خوردند و پاك را فرومي گذاشتند پرسيدم اي جبرئيل اينها كيانند؟ گفت اينها حرام خوران از امت تو هستند كه حلال را كنار گذاشته اند و از حرام استفاده مي برند.

فرمود آنگاه فرشته اي از فرشتگان را ديدم كه خداوند امر او را عجيب كرده بود. بدين صورت كه نصفي از جسد او را از آتش و نصف ديگرش را از يخ آفريده بود كه نه آتش يخ را آب مي كرد و نه يخ آتش را خاموش و او با صداي بلند مي گفت: « منزه است خدايي كه حرارت اين آتش را گرفته نمي گذارد اين يخ را آب كند، و برودت يخ را نمي گذارد اين آتش را خاموش سازد، بارالها اي خدايي كه ميان آتش و آب را سازگاري دادی ميان دلهاي بندگان با ايمانست الفت قرر ده»، پرسيدم اي جبرئيل اين كيست؟ گفت فرشته ايست كه خدا او را به اكناف آسمان و اطراف زمين ها موكل نموده و او خيرخواه ترين ملائكه است نسبت به بندگان مومن از سكه زمين، و از روزي كه خلق شده همواره اين دعا را كه شنيدی به جان آنان مي كند.

و دو فرشته در آسمان ديدم كه يكي مي گفت پروردگارا به هر كسي كه انفاق مي كند خلف و جايزگزيني عطا كن و به هر كسي كه از انفاق دريغ مي ورزد تلف و كمبودي ده.

آنگاه به سير خود ادامه داده به اقوامي برخوردم كه لبهاي داشتند مانند لبهاي شتر، گوشت پهلويشان را قيچي مي كردند و به دهانشان مي انداختند، از جبرئيل پرسيدم اينها كيانند؟ گفت سخن چينان و مسخره كنندگانند.

باز به سير خود ادامه داده به مردمی برخوردم كه فرق سرشان را با سنگ هاي بزرگ مي كوبيدند پرسيدم اينها كيانند؟ گفت آنانكه نماز عشا را نخوانده مي خوابند.

باز به سیر خود ادامه داده به مردمی برخوردی که آتش در دهانشان می‌انداختند و از پایینشان بیرون می‌آمد پرسیدم اینها کیانند؟ گفت اینها کسانی هستند که اموال یتیم را به ظلم می‌خورند که در حقیقت آتش می‌خورند و به زودی به سعیر جهنم می‌رسند.

آنگاه پیش رفته به مردمی برخوردی که از بزرگی شکم احدی از ایشان قادر به برخاستن نبود از جبرئیل پرسیدم اینان چه کسانی هستند؟ گفت اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند مگر برخاستن کسی که شیطان ایشان را مس نموده و در نتیجه احاطه شان کرده. در این میان به راه آل فرعون بگذشتم که صبح و شام بر آتش عرضه می‌شدند و می‌گفتند پروردگارا قیامت کی بیا می‌شود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: پس از آنجا گذشته به عده‌ای از زنان برخوردی که به پستانهای خود آویزان بودند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها زنانی هستند که اموال همسران خود را به اولاد دیگران ارث می‌دادند آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: غضب خداوند شدت یافت درباره‌ی زنی که فرزندی را که از یک فامیل نبوده داخل آن فامیل کرده و او در آن فامیل به عورات ایشان واقف گشته اموال ایشان را حیف و میل کرده است.

آنگاه فرمود: (از آنجا گذشته) به عده‌ای از فرشتگان خدا برخوردی که خدا به هر نحو که خواسته خلقشان کرده و صورت هایشان را هر طور خواسته قرار داده هیچ یک از اعضای بدنشان نبود مگر آنکه جداگانه از هم می‌جوانند و به آوازهای مختلف خدا را حمد و تسبیح می‌کردند، و فریاد آنان به ذکر و گریه از ترس خدا بلند بود، من از جبرئیل پرسیدم اینان چه کسانی هستند؟ گفت خدا اینها را همینطور که می‌بینی خلق کرده و از روزی که خلق شده‌اند هیچ یک از آنان به رفیق بغل دستی خود نگاه نکرده، و حتی یک کلمه با او حرف نزده، از ترس و خشوع در برابر خدا به بالای سر خود و پایین پایشان نظر ننداخته‌اند من به ایشان سلام کرده ایشان بدون اینکه به من نگاه کنند با اشاره جواب دادند، آری خشوع در برابر

خدا اجازه‌ی چنین توجهی را به ایشان نمی‌داد، جبرئیل مرا معرفی نمود، و گفت: این محمد پیغمبر رحمت است که خدایش به سوی بندگان خود به عنوان نبوت و رسالت فرستاده، آری این خاتم النبیین و سید المرسلین است، آیا با او هم حرف نمی‌زنید؟ ملائکه وقتی این حرف را شنیدند روی به من آورده سلام کردند و احترام نمودند، و مرا و امتم را به خیر مژده دادند.

سپس به آسمان دوم صعود کردیم، در آنجا ناگهان به دو مرد برخوردیم که شکل هم بودند، از جبرئیل پرسیدم این دو تن کیانند؟ جبرئیل گفت اینان دو پسر خاله‌های تو یحیی و

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۱۳

عیسی بن مریم (علیهما السلامند)، من بر آن دو سلام کردم، ایشان نیز بر من سلام کردند، و برایم طلب مغفرت نموده من هم برای ایشان طلب مغفرت کردم، به من گفتند مرحبا بر برادر صالح و پیامبر صالح، در این میان نگاهم بر ملائکه‌ای افتاد که در حال خشوع بودند، خداوند چهره‌هایشان را آنطور که خواسته قرار داده بود احدی از ایشان نبود مگر اینکه خدای را با صوتهای مختلف حمد و تسبیح می‌کردند.

آنگاه به آسمان سوم صعود کردیم، در آنجا ناگهان به مردی برخوردیم که صورتش آنقدر زیبا بود که از هر خلق دیگری زیباتر بود، آنچنان که ماه شب چهارده از ستارگان زیباتر است؛ از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این برادرت یوسف است، من بر او سلام کرده و جهتش استغفار نمودم او هم به من سلام کرده برایم طلب مغفرت نمود، و گفت مرحبا به پیغمبر صالح و برادر صالح و مبعوث در زمان صالح.

در این بین ملائکه‌ای را دیدم که در حال خشوع بودند به همان نحو که درباره‌ی ملائکه آسمان دوم توصیف کردم. جبرئیل همان حرفهایی را که در آسمان دوم در معرفی من زد اینجا نیز همان را تکرار نمود ایشان هم همان عکس العمل را نشان دادند.

آنگاه به آسمان چهارم صعود کردیم، در آنجا مردی را دیدم از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این ادريس است که خداوند به مقامي بلند رفعتش داده، من به او سلام کرده و برایش استغفار نمودم او نیز جواب سلام داد و برآیم طلب مغفرت نمود، و از ملائکه در حال خشوع همان را دیدیم که در آسمان‌هاي قبل دیده بودیم همه مرا و اتم را بشارت به خير دادند، به علاوه آنها آنجا فرشته‌اي دیدم که بر تخت نشسته هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت که هر يك از آنان هفتاد هزار ملك زیر فرمان داشتند در اینجا به خاطر مبارك رسول خدا (صلي الله عليه و آله) خطور کرد که نکند این همان باشد، پس جبرئیل با صیحه و فریاد به او گفت بایست و او اطاعتش نموده بپاخواست و تا قیامت همچنان خواهد ایستاد.

آنگاه به آسمان پنجم صعود کردیم، در آنجا مردی سالخورده و بزرگ چشم دیدم که به عمرم پیرمردی به این عظمت ندیده بودم، نزد او جمع کثیری از امتش بودند من از کثرت ایشان خوشم آمد، از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این پیغمبري است که امتش دوستش می‌داشتند، این هارون پسر عمران است، من سلامش کردم، جوابم را داد برایش طلب مغفرت کردم او نیز برای من طلب مغفرت نمود، در همان آسمان باز از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در آسمان‌هاي قبلي دیده بودم. آنگاه به آسمان ششم صعود نمودیم، در آنجا مردی بلند بالا و گندم‌گون دیدم که

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۱۴

گوئی از شنوه (قبیله معروف عرب) بود، و اگر هم دو تا پیراهن روی هم می‌پوشید باز موی بدنش از آنها بیرون می‌آمد، و شنیدم که می‌گفت: بني اسرائيل گمان کردند که من محترم‌ترین فرزندان آدم نزد پروردگار هستم و حال آنکه این مرد گرامی‌تر از من است از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این برادر تو موسی بن عمران است، پس او را سلام کردم او نیز به من سلام کرد، سپس برای همدیگر استغفار نمودیم، و باز در آنجا از ملائکه در حال خشوع همان‌ها را دیدم که در آسمان‌هاي قبلي دیده بودم.

رسول خدا (صلي الله عليه و آله) سپس فرمود آنگاه به آسمان هفتم صعود نمودیم و در آنجا به هیچ فرشته از فرشتگان عبور نکردیم مگر آنکه می گفتند ای محمد حجامت کن و به امتت بگو حجامت کنند، در ضمن در آنجا مردی دیدم که سر و ریشش جوگندمی، و بر کرسی نشسته بود از جبرئیل پرسیدم این کیست که تا آسمان هفتم بالا آمده و کنار بیت المعمور در جوار پروردگار عالم مقام گرفته؟ گفت: ای محمد این پدر تو ابراهیم است در اینجا محل تو و منزل پرهیزکاران از امت تو است، آنگاه رسول خدا (صلي الله عليه و آله) این آیه را تلاوت فرمود: «ان اولي الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هدا النبي والذين امنوا و الله ولي المؤمنين».

پس به وی سلام کردم، بعد از جواب سلام گفت: مرحبا به پیغمبر صالح و فرزند صالح و مبعوث در روزگار صالح، در آنجا نیز از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در دیگر آسمان ها دیده بودم، ایشان نیز مرا و امتم را به خیر بشارت دادند.

رسول خدا (صلي الله عليه و آله) اضافه کرد که در آسمان هفتم دریاها از نور دیدم که آنچنان تالو داشتند که چشم ها را خیره می ساخت و دریاها از ظلمت و دریاها از رنج دیدم که نعره می زد و هروقت وحشت مرا می گرفت یا منظره هول انگیزی می دیدم از جبرئیل پرسش می کردم، می گفت بشارت باد ترا ای محمد شکر این کرامت الهی را بجای آور و خدای را در برابر این رفتاری که با تو کرد سپاسگزاری کن؛ خداوند هم دل مرا با گفتار جبرئیل سکونت و آرامش می داد وقتی این گونه تعجب ها و وحشت ها و پرسش هایم بسیار شد جبرئیل گفت: ای محمد! آنچه می بینی به نظرم عظیم و تعجب آور می آید، اینها که می بینی يك خلق از مخلوقات پروردگار تو است، پس فکر کن خالقی که اینها را آفریده چقدر بزرگ است با اینکه آنچه تو ندیده ای خیلی بزرگتر است از آنچه دیده ای آری میان خدا و خلقش هفتاد هزار حجابست و از همه خلاق نزدیکتر به خدا من و اسرافیل و بین ما و خدا

چهار حجاب فاصله است حجابي از نور حجابي از ظلمت حجابي از ابرو حجابي از آب.

رسول خدا (صلي الله عليه و آله) افزود از عجائب مخلوقات خدا (که) هر کدام بر آنچه که خواسته اوست مسخر ساخته) خروسي را ديدم که دو بالش در بطون زمين هاي هفتم و سرش نزد عرش پروردگار است و اين خود فرشته اي از فرشتگان خداي تعالي است که او را آنچنان که خواسته خلق کرده، دو بالش در بطون زمين هاي هفتم و رو به بالا گرفته بود تا سر از هوا در آورد و از آنجا به آسمان هفتم و از آنجا همچنان بالا گرفته بود تا اينکه شاخش به عرش خدا نزديک شده بود.

و شنيدم که مي گفت: منزّه است پروردگار من هر چه هم که بزرگ باشي نخواهي دانست که پروردگار کجا است، چون شأن او عظيم است و اين خروس دو بال در شانه داشت که وقتي باز مي کرد از شرق و غرب مي گذشت و چون سحر مي شد بال ها را باز مي کرد و به هم مي زد و به تسبيح خدا بانگ برمي داشت و مي گفت: «منزّه است خداي ملك قنوس، منزّه است خداي كبير متعال، معبودي نيست جز خداي حي قيوم» و وقتي اين جملات را مي گفت، خروس هاي زمين همگي شروع به تسبيح نموده بال ها را به هم مي زدند، و مشغول خواندن مي شدند و چون او ساکت مي شد همه آنها ساکت مي گشتند. خروس مذکور پرهائي ريز و سبزرنگ و پري سفيد داشت که سفيديش سفيدتر از هر چيز سفيدي بود که تا آن زمان ديده بودم و زغب (پرهائي ريز) سبزي هم زير پرهائي سفيد داشت آن هم سبزتر از هر چيز سبزي بود که ديده بودم.

رسول خدا (صلي الله عليه و آله) چنين ادامه داد که: سپس به اتفاق جبرئيل به راه افتاده وارد بيت المعمور شدم، در آنجا دو رکعت نماز خواندم و عده اي از اصحاب خود را در کنار خود ديدم که عده اي لباس هاي نو به تن داشتند و عده اي ديگر لباس هاي کهنه، آنها که لباس هاي نو در بر داشتند با من به بيت المعمور روانه شدند و آن نفرات ديگر بجاي ماندند.

از آنجا بيرون رفتم دو نهر را در اختيار خود ديدم يکي از آنها به نام «کوثر» ديگري به نام «رحمت» از نهر کوثر آب خوردم و در نهر

رحمت شست و شو نمودم آنگاه هر دو برایم رام شدند تا آنکه وارد بهشت گشتم که ناگهان در دو طرف آن خانه‌های خودم و اهل بیتم ار مشاهده کردم و دیدم که خاکش مانند مشک معطر بود؛ دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه‌ور بود، پرسیدم دختر! تو از کیستی؟ گفت از آن زیدبن حارثه می‌باشم صبح این مژده را به زید دادم. نگاهم به مرغان بهشت افتاد که مانند شتران بختی (عجمی) بودند انار بهشت را دیدم

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۱۶

که مانند دلوهایی بزرگ بود، درختی دیدم که آنقدر بزرگ بود که اگر مرغی می‌خواست دور تنه آن را طی کند، می‌بایست هفتصد سال پرواز کند و در بهشت هیچ خانه‌ای نبود مگر اینکه شاخه‌ای از آن درخت بدانجا سرکشیده بود. از جبرئیل پرسیدم این درخت چیست؟ گفت این درخت «طوبی» است که خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده، و فرموده: «طوبی لهم و حسن مآب = طوبی و سرانجام نیک مر ایشان راست».

رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) فرمود وقتی وارد بهشت شدم به خود آمدم و از جبرئیل از آن دریا‌های هول‌انگیز و عجائب حیرت‌انگیز آن سؤال نمودم، گفت اینها سیر اوقات و حجاب‌هایی است که خداوند به وسیله آنها خود را در پرده انداخته و اگر این حجاب‌ها نبود نور عرش تمامی آنچه که در آن بود را پاره می‌کرد و از پرده بیرون می‌ریخت.

آنگاه به درخت سدره المنتهی رسیدم که يك برگ آن امتی را در سایه خود جای می‌داد و فاصله من با آن درخت همانقدر بود که خدای تعالی درباره‌اش فرمود: «قاب قوسین او ادنی» در اینجا بود که خداوند ندایم داد و فرمود «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه» در پاسخ، از قول خودم و امتم عرض کردم: «والمؤمنون كل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر» خدای تعالی فرمود: «لا یکلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت و

عليها ما اكتسبت» عرض کردم: «رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا»
 خدای تعالی فرمود تو را مؤاخذه نمی‌کنم عرض کردم: «ربنا و لا تحمل
 علينا اصراراً كما حملته علي الذين من قبلنا» خداوند تعالی خطاب فرمود:
 «نه، تحمیلست نمی‌کنم»، من عرض کردم: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا
 بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصِرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»
 خدای تعالی فرمود: این را که خواستی به تو و به امت تو دادم.
 امام صادق(علیه السلام) در اینجا فرمود: «هیچ میهمانی به درگاه خدا
 گرامی‌تر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (در آن وقتی که این تقاضاها
 را برای امتش می‌کرد) نبوده است».
 رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: پروردگارا تو به انبیاییت
 فضائلی کرامت فرمودی، به نیز عطیه‌ای کرامت کن، فرمود: به تو نیز
 در میان آنچه که داده‌ام دو کلمه عطیه داده‌ام که در زیر عرشم نوشته شده،
 و آن کلمه «لا حول و لا قوه الا بالله» و کلمه:

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۱۷

«لا منجا منك الا اليك» می‌باشد.
 رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: در اینجا بود که ملائکه
 کلامی را به من آموختند، تا در هر صبح و شام بخوانم، و آن این است:
 «اللهم ان ظلمي اصبح مستجيراً بعفوك و ذنبي اصبح مستجيراً بمغفرتك و
 ذلّي اصبح مستجيراً بعزّتك، و فقري اصبح مستجيراً بغناك و وجهي الفاني
 اصبح مستجيراً بوجهك الباقي الذي لا يفني» = خدایا اگر ظلم می‌کنم دلگرم
 به عفو توام و اگر گناه می‌کنم پناهنده به مغفرت هستم، خدایا دلتم از
 دلگرمی به عزت تو است و فقرم پناهنده به غنای تو است و وجه فانیم
 مستجیر به وجه باقی تو» و من این را در موقع عصر می‌خوانم.
 آنگاه صدای اذانی شنیدم و ناگاه دیدم فرشته‌ایست که اذان می‌گوید،
 فرشته‌ایست که تا قبل از آتش کسی او را در آسمان ندیده بود، وقتی دو
 نوبت گفت «الله اکبر» خدای تعالی فرمود درست می‌گوید بنده من، من از
 هر چیز بزرگ‌ترم، او گفت: «اشهدان لا اله الا الله» خدای تعالی فرمود:

بندهام درست مي‌گويد، منم الله، كه معبودي نيست مگر من و معبودي نيست به غير من.

او گفت: «اشهد انّ محمّداً رسول الله اشهد انّ محمداً رسول الله» پروردگار فرمود: بندهام راست مي‌گويد محمد بنده و فرستاده من است، من او را مبعوث کرده‌ام، او گفت: «حيّ علي الصلوه حيّ علي الصلوه» خدای تعالی فرمود: راست مي‌گويد بنده من و به سوي واجب من دعوت مي‌کند هرکس از روي رغبت و به اميد اجر دنبال واجب من برود همين رفتنش كفاره گناهان گذشته او خواهد بود.

او گفت: «حي علي الفلاح حيّ علي الفلاح» خدای تعالی فرمود: آري نماز صلاح و نجات و فلاح است آنگاه در همان آسمان بر ملائکه امامت کردم و نماز گزارديم آنطور كه در بيت المقدس بر انبياء امامت کرده بودم (اين روايت از دستبرد عامه محفوظ نمانده وگرنه جا داشت حيّ علي خير العمل هم در آن ذکر شده باشد).

سپس فرمود بعد از نماز، مهی همانند ابر مرا فرا گرفت به سجده افتادم پروردگارم مرا ندا داد: من بر همه انبياي قبل از تو پنجاه نماز واجب کرده بودم همان پنجاه نماز را بر تو و امتت نیز واجب کردم اين نمازها را در امتت بپاي دار، رسول خدا (صلي الله عليه و آله) مي‌گويد: من برخاسته به طرف پايين به راه افتادم، در مراجعت به ابراهيم برخوردم، چيزي از من نپرسيد، به موسي برخوردم، پرسيد چه كردي؟ گفتم: پروردگارم فرمود: بر هر پيغمبري پنجاه نماز واجب کردم و همان را بر تو و بر امتت نیز واجب کردم، موسي گفت: اي محمد

جلد ۱۳ ترجمه تفسیر المیزان ابتدای صفحه ۱۸

امت تو آخرين امتند، و نیز ناتوان‌ترين امت‌هايند، پروردگار تو نیز هيچ خواسته‌اي برايش زياد نيست و امت تو طاقت اين همه نماز را ندارد برگرد و درخواست كن كه قدری به امت تو تخفيف دهد.

من به سوي پروردگارم برگشتم تا به سدره المنتهي رسيده در آنجا به سجده افتادم، و عرض کردم پنجاه نماز بر من و امتم واجب كردي نه من طاقت

آن را دارم و نه امتم پروردگار را قدری تخفیف بده، خدای تعالی ده نماز تخفیف داد، بار دیگر نزد موسی برگشتم و قصه را گفتم گفت تو و امتت طاقت این مقدار را هم نداری، برگرد به سوی پروردگار، برگشتم ده نماز دیگر از من برداشت، باز نزد موسی آمدم و قصه را گفتم. گفت باز هم برگرد و در هر بار که برمی‌گشتم تخفیفی می‌گرفتم، تا آنکه پنجاه نماز را به ده نماز رساندم، و نزد موسی باز گشتم، گفت: طاقت این را هم نداری، به درگاه خدا شدم پنج نماز دیگر تخفیف گرفته نزد موسی آمدم، و داستان را گفتم، گفت: این هم زیاد است طاقتش را نداری، گفتم: من دیگر از پروردگارم خجالت نمی‌کشم، و زحمت پنج ناز برایم آسان‌تر از درخواست تخفیف است، اینجا بود که گوینده‌ای ندا در داد: حال که بر پنج نماز صبر کردی در برابر همین پنج نماز ثواب پنجاه نماز را داری، هر يك نماز به ده نماز و هر که از امت تو تصمیم بگیرد که به امید ثواب کار نیکی بکند اگر آن کار را انجام داد ده برابر ثواب برایش می‌نویسم و اگر (به مانعی برخورد و نکرد به خاطر همان تصمیمش) يك ثواب برایش می‌نویسم، و هر که از امتت تصمیم بگیرد کار زشتی انجام دهد، اگر انجام هم داد فقط يك گناه برایش می‌نویسم، و اگر منصرف شد و انجام نداد، هیچ گناهی برایش نمی‌نویسم.

امام صادق (علیه السلام) در اینجا فرمود: خداوند از طرف این امت به موسی (علیه السلام) جزای خیر بدهد «او باعث شد که تکلیف این امت آسان شود» این است تفسیر آیه: «سبحان الَّذي اسري بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصي الَّذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السميع البصير».

مؤلف [یعنی مؤلف المیزان]: قریب به مضمون این روایت، روایات بسیار زیادی از طرق شیعه و سنی وارد شده است، و اینکه در این روایت داشت: «(مردی گندم‌گون» در عبارت عربی (دارد) «رجل آدم» و آدم به معنای گندم‌گون است، و کلمه: «طامه» به معنای امری است شدید که

با شدتش بر هر امر دیگری غلبه کند، و به همین جهت در قرآن کریم، قیامت، «طامه» خوانده شده است.

و کلمه: «اکتاف» جمع کتف (شانه) است، ولی مقصود از این کلمه در این روایت، اطراف و نواحی است و اینکه در شرح گذشتن از آسمان چهارم داشت «به خاطر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین خطور کرد که نکند این همان باشد.» مقصود این است که نکند این همان کسی باشد که تدبیر امور عالم به دست اوست، و همه امور به او منتهی می‌گردد.

و اینکه در عبورش از آسمان ششم داشت که «به مردی برخورد که گوئی از شنوه بود» مقصود از «شنوه» قبیله‌ایست از عرب که به بلندی قامت معروفند.

و اینکه درخصوص آسمان هفتم داشت «به مردی برخورد که سر و ریشش اشمط بود» مقصود از «اشمط» این است که موی سر و یا ریش سفید و سیاه باشد.

و اینکه درباره آن خروس داشت «خروس مذکور زغبی سبز روی پرها و زغبی دیگر زیر پاها داشت.» معنایش در مرغ‌ها آن پرهایی خیلی ریز است و در حیوانات موی دار موی‌های خیلی ریز است.

و اینکه داشت: «نگاهم به مرغان بهشت افتاد که مانند شتران بختی بودند، مقصود از آن شتران خراسانی است، و کلمه «دَلّی» (با ضمن دال و کسر لام و تشدید یاء) جمع دلو است که در اصل دَلوی بر وزن فعول بوده، و ضبابه اگر با صاد بی‌نقطه باشد باید به فتحه صاد خواند و معنایش شوق و عشق رقیق است، و اگر ضبابه با ضاد نقطه‌دار باشد، باید با ضمه ضاد خواند و معنایش ابر رقیق است.

۱

بعضی موارد مخالفت این روایت با قرآن

۱/۱- در صفحه ۱۶، اواسط صفحه ، خداوند به پیامبر دلداری داده که تکلیف بیش از طاقت به کسی نخواهد کرد . (لا یکلف الله نفسا الا وسعها) اما در صفحه ۱۷ پاراگراف آخر تا انتهای پاراگراف دوم صفحه ۱۸، مطالبی راجع به پنج بار نماز خواندن و رفت و آمد پیامبر به توصیه حضرت موسی و تخفیف خواستن دارد تا اینکه به پنج بار نماز می‌رسد که از چندین لحاظ مخالف قرآن است :

۱-۱/۱- اولاً به این خاطر که ظاهراً (معاذالله) خداوند درباره طاقت مسلمانان اشتباه کرده بوده و موسی متوجه اشتباه خداوند شده و پیامبر را برای رفع آن چندین بار نزد خداوند فرستاده و این امر با همان آیه «... لا یکلف الله نفسا الا وسعها ...» تضاد دارد .

۱-۱/۲- ثانیاً اینکه پیامبر پیشنهاد موسی را قبول کرده و بارها برای درخواست تخفیف نزد خداوند رفته معقول است زیرا بنا به

تعریف قرآن ، پیامبر دارای این صفت است که: «عزیز علیه ما عنتم بالمؤمنین روف رحیم» (رنج شما بر او گران است و او نسبت به مسلمانان رئوف و مهربان است) حالا این پیامبر با این صفت چرا دفعه آخر خجالت کشید و نرفت؟ این خجالت‌کشی او با آیه اخیرالذکر در تضاد است .

۱-۳-۱- ثالثاً مغایرت بزرگتر از همه این است که خداوند (معاذالله) اعتراف به اشتباه خود کرده و موسی را از خود داناتر دانسته که تکلیف زیاده از طاقت نموده و لذا اشتباه خود را (هزار بار معاذ الله) تصحیح نموده و این موضوع با صفاتی از خداوند که در قرآن آمده (حکیم ، علیم ، احکم الحاکمین و ...) در تضاد است .

۱-۴-۱- رابعاً همین موضوع از یک لحاظ دیگر هم مغایر قرآن است زیرا خداوند در قرآن در موضوع روزه فرموده «كما كتب علی الذین من قبلکم» و قطعاً خداوند درباره اُمم قبلی پنجاه نماز واجب نکرده و اگر کرده بود ، راجع به این امت کوتاه نمی‌آمد . چنانکه در مورد روزه کوتاه نیامده است .

أصولاً این رفت و برگشت‌های پیامبر «نزد خدا» چه معنایی دارد؟ مگر خداوند جا و مکانی دارد که پیامبر اسلام به توصیه حضرت موسی (ع) هر بار «نزد» او برود و از او تخفیف بخواهد و برگردد؟ این گونه تعریف از واقعه ، «انسانی کردن خدا» و مادی جلوه دادن

اوست و این تصویر از خداوند کاملاً شبیه تصویری است که در تورات از خداوند وجود دارد (مثلاً) اینکه با یعقوب کشتی گرفت و نتوانست او را زمین بزند و غیره و غیره (هزاران بار معاذالله) [

۱/۲- پاراگراف سوم صفحه ۱۶ نیز کاملاً مخالف روح قرآن است که پیامبر و خدا همعرض یکدیگر معرفی می‌شوند و بعداً کلام خدا جزء قرآن می‌شود و کلام پیامبر نیز جزء قرآن می‌شود و این همان ایرادی است که اخیراً همگی بر دکتر سروش گرفته‌اند که او می-گفت پیامبر به معراج رفته و حقایقی دیده و «خدائی» شده و قرآن قول اوست نه تقریرات خدائی که همین این قول دارای اشکالات بسیار مهمی در رابطه با قرآن است که چون علماء و قرآن پژوهان به آن پرداخته‌اند ما در اینجا به آن نمی‌پردازیم .

در اینجا خداوند خیلی پائین آورده شده و در حد یکی از بندگان خویش قرار داده شده و نیز پیامبر خیلی بالا برده شده و در حد خداوند قرار داده شده که یکی او (خداوند) بگوید و یکی این (بنده خدا) بگوید و باز یکی او بگوید و باز هم یکی این بگوید و همگی هم بعداً بشود متن قرآن .

۱/۳- در صفحه ۱۷ پاراگراف اول و دوم ملائکه جملاتی را به پیامبر آموزش می‌دهند که ایشان آنرا در هر صبح و شام بخوانند اما ایشان می‌فرمایند آنرا فقط در عصرها می‌خوانند .

این موضوع نیز مغایر قرآن است زیرا اگر ملائکه واقعاً چیزی را به پیامبر توصیه کرده باشند از نزد خودشان نبوده و قطعاً از قول خداوند بوده زیرا قرآن درباره ملائکه می‌گوید «... لا یسبقونه بالقول و هم با مره یعملون ...» (در قول از او سبقت نمی‌گیرند و به امر او عمل میکنند) و اینکه پیامبر بطور کامل به توصیه آنها عمل نکرده نیز مغایر قرآن است زیرا خداوند پیامبر را حتی در همین آیه اول سوره اسراء «عبد» نامیده و عبد در دستور مولایش دخل و تصرف نمی‌کند و آنرا ناقص انجام نمی‌دهد .

۱/۴- در سطر آخر پاراگراف دوم صفحه ۹ می‌گوید «اصحاب می‌گویند به همین جهت (یعنی شنیدن صدای افتادن سنگی که جبرئیل به جهنم انداخته بود) رسول خدا (ص) تا زنده بود خنده نکرد»

این موضوع ، یعنی خنده نکردن پیامبر تا آخر عمر که شامل بقیه دوره رسالت آنحضرت تا هجرت و تمام مدت پس از هجرت را شامل می‌شود و تخمیناً حدود ۱۵ سال می‌باشد با آیات «... انک لعلی خلق عظیم ...» و نیز «... ولو کنت فظاً غلیظ القلب ...» مخالف است و لذا مردود است . همچنین با روایات بسیار زیادی که آنحضرت را خوش خلق و دائماً متبسم قلمداد نموده‌اند تضاد دارد .

۱/۵- از مطلب پاراگراف دوم صفحه ۹ و سطر اول پاراگراف بعدی که می‌گوید «جبرئیل بالا رفت و من هم با او بالا رفتم تا به آسمان دنیا رسیدیم» چنین فهمیده می‌شود که جهنم در زمین (و حومه آن!) است و این موضوع نیز با آیات بسیار زیادی در سوره‌های انفطار و تکویر و حاقه و نباء و واقعه و رحمان و زلزال و قارعه و غیره مغایر است و مردود می‌باشد زیرا بنا بر آنها جهنم هنوز آفریده نشده و پس از قیامت خواهد بود و قیامت نیز همانطور که واضح است هنوز واقع نشده است .

۱/۶- در صفحه ۱۱ پاراگراف دوم می‌گوید «رسول خدا (ص) فرمود «ای جبرئیل فوق مرگ واقعه‌ای نیست!» جبرئیل گفت «بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است»

آیا پیامبر نمی‌دانست بعد از مرگ واقعه‌ای شدیدتر از خود مرگ است؟ و این در حالیست که سوره‌های زیادی دال بر شدیدتر بودن پس از مرگ نسبت به مرگ قبل از سوره اسراء نازل شده است؟ سوره اسراء پس از سوره‌های انفطار و تکویر و حاقه و قیامت و زلزال و قارعه و رحمان و واقعه و قیامه و ق و غیره که شرح مفصلی از پس از مرگ و حین مرگ و قیامت و پس از قیامت و بهشت و جهنم و غیره می‌دهند نازل شده و برای این پیغمبر که اینهمه سوره‌ها را دریافت کرده و به مردم رسانده خیلی عجیب

است که بگوید «فوق مرگ واقعه‌ای نیست» و لذا این جمله قطعاً نمی‌تواند از گفته‌های پیغمبر باشد .

با وجود این ، در همانجا می‌گوید «جبرئیل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است» که البته این جمله با توجه به مطالب سوره‌هایی که اسامی آنها را ذکر کردیم سخن صحیحی است اما نکته این است که خود پیامبر پس از آنهمه سوره‌هایی که دریافت نموده بود این موضوع را می‌دانست و لازم نبود چنان سخن ناصحیحی بگوید تا جبرئیل اشتباه او را تصحیح کند .

۱/۷- در پاراگراف آخر صفحه ۱۵ تا انتهای پاراگراف دوم صفحه ۱۶ مطالبی از ورود به بهشت و چیزهایی که در آنجا مشاهده شده ، ذکر می‌کند .

در اینجا این سؤال مطرح است که این بهشتِ مورد اشاره چه بهشتی است؟ آیا این همان بهشتی است که در سوره‌های رحمان و واقعه و نباء و غاشیه و امثال آن مطرح است؟ واضح است که نمی‌تواند آن باشد ، زیرا آن ، پس از قیامت خواهد بود و قیامت هم هنوز واقع نشده ، پس این بهشت چه بهشتی است؟ آیا بهشت برزخی است؟ اگر بله ، نسبت‌ها و ابعاد در بهشت برزخی شبیه نسبت‌ها و ابعاد این جهانی است و لذا این قسمت نیز با مطالب قرآنی مغایر است و بحث در این قسمت زیاد است .

البته ایرادات دیگری نیز بر این قسمت وارد است که با توجه به قسمت انتهائی این دفتر ، خود خواننده محترم می‌تواند دریابد و از نوع «کم آوردن قدرت تخیل در داستان‌سرایی» است زیرا در آن باصطلاح بهشت فقط آن چیزها رویت شده؟

۱/۸- سطر آخر صفحه ۱۰ و سطر اول صفحه ۱۱ نیز با متن قرآن تعارض دارد زیرا در قرآن ، در موضوع مرگ ، خداوند اولاً موضوع مرگ را به خود نسبت داده ، آنجا که می‌فرماید «... الله یتوفی الانفس ...» و ثانیاً به ملک‌الموت نسبت داده آنجا که می‌فرماید «... ملک‌الموت الذی و کل بکم ...» و ثالثاً به ملائکه نسبت داده آنجا که می‌فرماید «... توفته رسلنا ...» و اینها با هم تعارض ندارد زیرا اولاً عاملان موت را خداوند ایجاد نموده و ابقاء می‌نماید ، و ثانیاً فرمانده این سیستم همان ملک‌الموت است ، و ثالثاً خود عمل توقی توسط سیستم او که متشکل از افراد تحت امر اوست انجام می‌شود . خلاصه اینکه لازم نیست عزرائیل رأساً و شخصاً عمل کند بلکه لشکری دارد که آن لشکر مطابق ضوابط و سیستم او عمل می‌کنند اما مطلب سطر آخر صفحه ۱۰ و سطر اول صفحه ۱۱ از این لحاظ که گفته عزرائیل شخصاً عمل می‌کند مغایر قرآن است .

۱/۹- مطلبی که در بخش ۲/۱ می‌آید که مغایر آیه «و الذین هم عن اللغو معرضون» است .

۱/۱۰- مطلبی که در بخش ۲/۱ می‌آید که مغایر آیه «... انا بشر مثلکم...» است .

۱/۱۱- مطلبی که در بخش ۲/۳ می‌آید مغایر مطالب قرآنی در خصوص شرح وظایف ملائکه و مغایرت آن با شرح وظایف شیاطین است .

۱/۱۲- مطلبی که باز هم در بخش ۲/۳ می‌آید مغایر مطالب قرآنی در خصوص داستان قوم یونس(ع) می‌باشد.

۲

اشکالاتی که از نوع «نامعقول بودن» است بطوریکه
شخص «متوسط العقل» هم متوجه نامعقولیت آن
می شود

۲/۱- در صفحه ۹ پاراگراف اول شرح می دهد که پیامبر(ص) آواز
هول انگیزی شنید و معلوم شد صدای سنگی بوده که جبرئیل به
داخل جهنم انداخته و پس از هفتاد سال به ته جهنم خورده و آن
آواز هول انگیز صدای برخورد آن با ته جهنم بوده .
اشکالی که بر این قسمت وارد است یکی این است که با فرمول
سقوط آزاد ، با توجه به شعاع زمین ، جسم رها شده در مدتی
کمتر از یک ساعت به مرکز زمین می رسد ، و چون قبلاً دیدیم که
براساس این روایت جهنم در زمین وجود دارد ، حداکثر ارتفاع آن
به اندازه شعاع زمین خواهد بود ، و لذا اگر مرکز جاذبه اش را نیز در
ته جهنم حساب کنیم ، در مدتی حدود یک ساعت به ته جهنم
می رسد ، و لذا هفتاد سال کاملاً غلط است .
اشکال دیگر این قسمت این است که مگر جبرئیل که دارای عقل

عالی و حکمت بالاست بطوریکه «مطاع ثم امین» و «... ذومرّه...» است و یکی از آیاتی که برای پیامبر آورده «والذین هم عن اللغو معرضون» است ، چطور ممکن است مانند کودکان کار لغو و بازیگوشی انجام دهد و سنگ به داخل جهنم بیاندازد؟ و علاوه بر آن با حرارتی که جهنم دارد که در صفحات بعدی همین روایت به آن اشاره شده ، آن سنگ چه سنگی بوده که در مسیر هفتاد ساله خود ذوب نشده و توانسته به ته جهنم برسد؟ و علاوه بر همه اینها صدایش چگونه رسیده؟ زیرا می‌دانیم که دامنه صوت با عکس مجذور فاصله نسبت مستقیم دارد و صدای چیزی که چنان فاصله زیادی دارد (به اندازه شعاع زمین) چطور به گوش پیامبر (که طبق آیه آخر سوره کهف («... بشر مثلکم...» بوده) رسیده؟ علاوه بر اینها اگر این روایت را ملاک بگیریم سرعت صوت باید بیش از سرعت نور باشد که اینهم یک ایراد بزرگتر از همه اینهاست .

۲/۲- در صفحه ۱۵ یک خروس ذکر شده که «دو بالش در بطون زمین‌های هفتم و سرش نزد عرش» است و چون سحر می‌شد بال می‌زد و خروس‌های زمین به تبعیت او بال زده و تسبیح می‌گویند. چنان که می‌دانیم سحر یعنی نزدیک طلوع فجر و طلوع فجر وضعیتی است که در اثر حرکت وضعی زمین بوجود می‌آید و در آسمانها که منظومه شمسی ما وجود ندارد سحر بی‌معنی است ، و

بعلاوه چنانکه می‌دانیم خروس‌ها صبح‌ها (سحر و قبل از اذان) می‌خوانند و اگر غیر از این باشد معیوبند و به آنها «خروس بی‌محل» گفته می‌شود. و باز هم چنانکه می‌دانیم صبح‌ها در هر نقطه با نقطه دگر تفاوتی دارد و مثلاً در یک نقطه صبح است و در نقطه مقابل آن مغرب است و خروس‌های دو طرف کره زمین چطور ممکن است همزمان بخوانند؟ بعبارت دیگر در یک لحظه تعداد کمی از خروس‌های کل زمین سالم باشند و اکثریت قریب به اتفاق همه خروس‌های دیگر «خروس بی‌محل» بوده باشند؟

۲/۳- در صفحه ۸ پارگراف سوم دارد که خازنی نزد رسول خدا (ص) آمد که سه ظرف همراه داشت شیر و آب و شراب و گفت اگر آب را بگیرد خودش و امتش غرق می‌شوند و اگر شراب را بگیرد خودش و امتش گمراه می‌شوند و اگر شیر را بگیرد خودش و امتش هدایت می‌شوند و پیامبر(ص) شیر را گرفت و جبرئیل گفت خودت و امت هدایت شدید.

اشکالش این است که وقتی که پیامبر(ص) می‌دانست نتیجه هر یک از انتخابها چیست، در صورت انتخاب صحیح این انتخاب چه فضیلتی دارد؟ مثل آن است که معلم سر جلسه امتحان جواب صحیح را به شاگرد بگوید. در آنصورت قبولی شاگرد چه ارزشی دارد؟ اشکال دیگر این است که خازن موصوف که قاعداً باید از

جنس ملائکه باشد چرا پیامبر(ص) را (و نیز امتش را) در معرض گمراهی قرار داد؟ می‌دانیم که گول زدن بشر در شرح وظایف شیطان است نه ملائکه . که این نیز مخالف قرآن است .

اشکال دیگر نیز این است به چه دلیل اگر پیامبر اشتباه می‌کرد ، کل امت او نیز می‌باید دچار اشتباه می‌شدند؟ و این مغایر قرآن و داستان یونس(ع) است که او اشتباه کرد و مغضوب شد اما قومش توبه کردند و مورد لطف و رحمت قرار گرفتند . و همین ایراد اخیر به پاراگراف آخر همان صفحه ۸ نیز وارد است که می‌گوید اگر به هائف دست راست جواب داده بودی امتت یهودی می‌شدند و اگر به هائف دست چپ جواب داده بودی امتت مسیحی می‌شدند و اگر به کسی که از روبرویت ظاهر شده بود توجه می‌کردی و با او هم‌کلام می‌شدی امتت دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند ... در اینجا هم همان ایراد وارد است که اگر پیامبر(ص) اشتباه می‌کرد چرا می‌باید امتش به آن نتایج دچار شوند؟ و بعلاوه مگر اکثریت امت پیامبر(ص) از رحلت او تاکنون ، دنیا را بر آخرت ترجیح نداده‌اند؟ و اگر نداده‌اند پس این حال و روز مسلمانان ناشی از چیست؟ زیرا خداوند در قرآن فرموده «ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض» و آیا وضع فعلی (و قبلی) مسلمانان با این آیه تناسبی دارد؟

۲/۴- در پاراگراف اول صفحه ۷ مرکبی بنام «بُراق» ذکر شده که در ابتدای کار چموشی کرد و جبرئیل او را تنبیه نمود . بر این موضوع نیز اشکالات زیادی وارد است .

بُراق که وسیله منحصر بفرد برای این مأموریت خاص است ، عقلاً نباید در حد حیوان معمولی مانند الاغ باشد که چموشی کند.

علاوه بر این، ستونی که پیغمبر برای وعظ بر آن تکیه می‌داد ، در اثر ترک این کار از جانب او ، بنا به روایات ، ناله می‌کرد . چگونه ممکن است این مرکبِ مخصوصی که برای این مأموریت عظیم قرار است در اختیار پیغمبر قرار گیرد بجای استقبال و نشاط و شادی ، چموشی کند؟ تا مستوجب کتک و تنبیه باشد؟ امروز که درب‌های بانکها و ادارات برای مراجعین خود بخود باز می‌شوند آیا بُراق از آنها کمتر بوده؟ و اگر اینطور باشد شایسته چنان مأموریتی نبوده زیرا ممکن بود مثلاً در آسمان چهارم هم هوس چموشی به سرش بزند و

۲/۵- پس از رسیدن به بیت‌المقدس بُراق را به حلقه‌ای که قبلاً پیامبران مرکب خود را به آن می‌بستند ، بست . این موضوع نیز محل چندین اشکال است .

مثلاً اینکه اگر بُراق را نبسته بودند فرار می‌کرد؟ یا سرقت می‌شد؟ و بعبارت دیگر بُراق با آن مشخصات که برای آن مأموریت خاص

آفریده شده بود در حد الاغ و قاطر می‌باشد؟ یعنی آیا کمتر از اتومبیل‌های معمولی امروزی است که با فشار یک دکمه درب‌ها قفل می‌شود و اگر کسی نزدیک شود و اندکی ور برود صدای آژیرش تا مسافات دور همه را خبر می‌کند؟

معلوم است که مرکب انبیاء سابق از جنس چارپایان معمولی بوده که برای حرکت در روی زمین کاربرد داشته آیا بُراق هم از جنس آنها بوده که باید بسته شود؟

بعلاوه حلقه‌ای که انبیاء مرکب خود را به آن می‌بسته‌اند در طول تاریخ طولانی ثابت مانده؟ در حالیکه می‌دانیم خود کعبه در کمتر از صد سال پس از وفات پیامبر لااقل یکبار با منجیق‌ها مورد تهاجم قرار گرفته و قسمتی از آن تخریب شده ، و حتی قبل از پیامبری پیامبر(ص) نیز خراب شده بوده که بازسازی شده و این موضوع داستانی هم دارد که مسلمانان از آن شخصیت کمال یافته و احترامدار آنحضرت را از روی آن داستان شاهد می‌آورند ، چگونه حلقه مذکور در طول حیات و بعثت صدها پیغمبر ثابت مانده؟ در حالیکه هیچ مکانی از کعبه مقدس‌تر نیست؟

۲/۶- از دو سطر آخر صفحه ۱۲ تا وسط پاراگراف دوم صفحه ۱۴ شرحی می‌دهد که در هر آسمان فلان پیغمبر را دیده که پر از اشکال‌های بزرگ است :

از جمله در آسمان دوم دو نفر را دیده و جبرئیل گفته که اینها پسر خاله‌های تو یحیی و عیسی (علیهما السلام) هستند . اما در آسمان سوم یوسف را برادر پیامبر (ص) قلمداد نموده (نه پسر خاله) و در آسمان چهارم ادریس (ع) را دیده و در آسمان پنجم هارون (ع) و در آسمان ششم موسی (ع) و در آسمان هفتم ابراهیم (ع) را مشاهده نموده .

بر این مطلب نیز ایرادات و اشکالات زیادی وارد است ، زیرا همانطور که ملاحظه می‌شود هرچه به آسمان بالاتر می‌رود پیامبر عظیم‌الشأن‌تری را می‌بیند (آسمان هفتم ابراهیم که سر سلسله انبیاء است و مطابق مطالب سوره ممتحنه «اسوه» است (یعنی قابل الگوبرداری است) و سپس یک درجه پائین‌تر موسی است و عظمت او هم معلوم است لذا هرچه پائین‌تر بیائیم مقام و عظمت پیامبری آن پیامبری که در آن ساکن است بعقیده این روایت کمتر است . مثلاً حضرت عیسی که از پیامبران اولوالعزم است با حضرت یحیی که مقامش در بین پیامبران شبیه مقام امام حسین (ع) در میان ائمه پس از خویش است ، دو نفری در پائین‌ترین آسمان شریکند . یعنی بعقیده این روایت مجموع یحیی و عیسی مقامشان مثلاً از هارون که یک پیامبر فرعی است بسیار کمتر می‌باشد که دو نفری در پائین‌ترین آسمان بطور شریکی ساکنند و آنها را «پسر

خاله» پیامبر (که در جامعه مرد سالار آنروز عنوان تحقیرآمیزی است) قلمداد کرده اما یوسف را که او هم یک پیامبر فرعی است بطور مستقل در یک آسمان بالاتر جای داده و او را برادر پیامبر (که یک نسبت محترمانه‌تری از پسرخاله است) نامیده و همچنین است ادریس و هارون نسبت به یحیی و عیسی(ع) و بالاترین مقام نیز (پس از ابراهیم) مربوط به موسی است . و به این ترتیب در این روایت یهودیت (موسی ، هارون) تعظیم و مسیحیت تحقیر شده است .

۲/۷- عبارت «در جوار پروردگار عالم» که بعنوان مقام ابراهیم(ع) نقل شده محل سؤال‌های بزرگی است و همینقدر اشاره کافیست و این مختصر ظرفیت پرداختن به آن را ندارد و خلاصه آن نیز این است که برای خداوند «جوار» (= همسایگی = مکان) قائل شده که عین شرک است .

۲/۸- موارد خلاف عقل بودن این روایات خیلی بیشتر از اینهاست که ذکر شد و خود خواننده عاقل اگر در روایت دقیق شود ده برابر بلکه ده‌ها برابر این مقدار را کشف خواهد کرد و ما اختصار و اشاره را ترجیح می‌دهیم .

۲/۹- در دو سطر اول از پاراگراف آخر صفحه ۱۴ می‌گوید دریا‌هایی از نور دیدم و دریا‌هایی از ظلمت و ...

با توجه به اینکه «ظلمت» امری عدمی و بمعنی «نه نور» است ، «دیدن» دریاهائی از آن چه معنی دارد؟ زیرا دیدن به موجود تعلق می‌گیرد ، نه به «ناموجود» . و در این خصوص بحث زیاد است اما بعنوان اشاره همین مقدار کافیهست . زیرا در اینجا بحثهائی مانند رویت حقیقی و رویت مجازی و رویت عینی و رویت ذهنی و از این قبیل مقوله‌ها هم مطرح است اما همه آنها بر می‌گردد به همان استنکاری که عرض شد و جواب ندارد .

۲/۱۰- بحث لباس نو و کهنه‌ای که در سطر ۳ پاراگراف سوم صفحه ۱۵ مطرح شده نیز از آن نوع حرفه‌است . و تازگی و کهنگی مربوط به این جهان است و در عالم مجردات اصلاً موضوعات اینطوری نیست و خیلی بحث می‌برد اما همین مقدار اشاره برای اهلش کافیهست .

۳

سستی روایت از لحاظ مخالفت بعضی قسمت‌ها با بعضی دیگر

۳/۱- در صفحه ۹، وسط پاراگراف سوم (سطر دهم از پائین صفحه) می‌گوید «به آسمان دوم وارد شدم» و از آنجا تا دو سطر آخر صفحه ۱۲ چیزهائی را که در آن آسمان دیده شرح می‌دهد و در صفحه ۱۲ سطر دوم از آخر می‌گوید «سپس به آسمان دوم صعود کردیم»

مگر آسمانها چند تا «آسمان دوم» دارد؟

۳/۲- در ابتدای روایت، صفحه ۸ پاراگراف ۲، ذکر شده که پیامبر بر انبیاء سابق امامت کرد و آنها پشت سر او نماز خواندند. اما در سطر دوم از آخر صفحه ۱۲ یحیی و عیسی (علیهما السلام) را که پشت سر او نماز خوانده بودند نشناخت و همچنین در صفحه ۱۳ پاراگراف‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم که در آنجا هم پیامبر(ص) یوسف و ادریس و هارون و موسی (علیهم‌السلام) را نشناخت و همچنین در پاراگراف دوم صفحه ۱۴ ابراهیم (علیه-

السلام) را شناخت .

قابل توجه است که پیامبران الهی خیلی زیادند اما موسی و عیسی و ابراهیم (علیهم‌السلام) از معروف‌ترین پیامبرانند که اسامی آنها قبل از نزول سوره اسراء در قرآن آمده و جزء پیامبران شاخص قرآنی هستند و حتماً برجستگی‌شان در عالم معنوی مشخص‌تر از عالم دنیائی بوده و قاعدتاً می‌باید توجه پیامبر را جلب می‌کرده و مخصوصاً ابراهیم (که جد پیامبر بوده) و موسی که نام او بسیار در قرآن آمده می‌باید مورد توجه و جستجوی پیامبر بوده باشند و حتماً قبل و بعد از نماز جماعت توجه پیامبر قاعدتاً باید به آنها جلب شده باشد لذا اینکه نسبت به آنها استنکار کرده یک اشکال بزرگ عقلی را که به این روایت وارد است بمانشان می‌دهد .

۳/۳- توجه به پاراگراف دوم صفحه ۷ و نیز سطر ۷ صفحه ۸ و ترکیب آنها خواننده را به این معنی می‌رساند که مسافت طی شده دوم خیلی زیاد بود (توجه کنید به عبارت «خدا می‌داند» ...) در حالیکه طور سینا تا بیت‌الرحم که هر دو در منطقه عمومی فلسطین قرار دارند (به نسبت از مکه تا بیت‌المقدس) فاصله قابل توجهی نیست بخصوص اینکه در احادیث دیگر براق چنین توصیف شده که سرعت هر گام او به اندازه یک چشم‌انداز او است و اگر چشم‌انداز براق را لااقل به اندازه آدم معمولی بدانیم (که قطعاً باید

بالتر از اینها بوده باشد) پس سرعت هر قدم او لااقل باید ده کیلومتر باشد و فاصله طور سینا تا بیت‌الحم نباید بیش از چند ثانیه وقت بگیرد لذا جمله «خدا می‌داند که چقدر رفتیم ...» بی‌وجه است زیرا فاصله مکه تا طور سینا بسیار از آن بیشتر است .

۳/۴- روایت در پاراگراف سوم صفحه ۱۵ در سطر ۲ می‌گوید وارد بیت‌المعمور شدم و در آنجا دو رکعت نماز خواندم . در دو سطر بعد هم می‌گوید عده‌ای با من به بیت‌المعمور روانه شدند . اینجا هم از آن جاهائی است که راوی سخن خودش را فراموش کرده که در همین دو سطر قبل گفته بوده وارد بیت‌المعمور شده و در آنجا دو رکعت نماز هم خوانده ، و چطور دوباره پس از آن «روانه» بیت‌المعمور شده؟

بررسی کلان این روایت

این روایت عیب‌های کلانی به شرح ذیل دارد:

۱- این روایت بیش از پانزده بار با نص صریح قرآن تضادهای درشت و ریز و صریح و واسطه‌ای دارد ، چنانکه به بعضی اشاره شد و بسیاری برای رعایت اختصار ذکر نشد .

۲- این روایت بسیار سست است بطوریکه بعضی از قسمت‌هایش بعضی قسمت‌های دیگر را نقض می‌کند . چنانکه در بخش مربوط ، به بعضی از موارد آن اشاره شد ، و آنهایی که اشاره نشد بیشتر است ، و برای رعایت اختصار صرف‌نظر شد.

۳- این روایت پر است از مطالب نامعقول چنانکه به بعضی از آنها اشاره شد و آنهایی که اشاره نشد بسیار بسیار بیشتر است .
لذا به طور قطع و یقین درباره آن می‌توان گفت مجعول و کذب و افتراء است .

این جمع‌بندی ما از این روایت است اما حالا که به اینجا رسیدیم خیلی جالب است که به چند نکته‌ای که مانند «دم خروس» بیرون

می‌زند نیز توجه کنیم :

الف) این روایت بشدت رنگ و بوی یهودی دارد ، مثلاً آنجا که پیامبران بنی‌اسرائیل علی قدر مراتبهم درجات بالاتری در آسمان‌ها دارند و دو پیامبر عظیم‌الشأن مسیحیت مقام‌های نازلی یافته و با عنوان تحقیرآمیز «پسر خاله» (در مقابل عنوان محترمانه «برادر») یاد شده‌اند و حضرت موسی را نسبت به مسلمانان دلسوزتر از پیامبر(ص) و داناتر از او معرفی می‌کند و توصیف او نیز با فرهنگ آن زمان (درشت اندام بودن و پرمو بودن) خیلی افتخارآمیز است ، و در مقابل ، مسلمانان را «امت ضعیف» می‌نامد ، و پیامبر را نیز در حد یک آدم (معاذالله) کند ذهن مطرح می‌کند و بعید نیست توسط یهودیان تازه مسلمانان ساخته و پرداخته شده و وارد روایات اسلامی شده باشد ، و از این نوع روایات که به «اسرائیلیات» معروف می‌باشند در مجموعه روایات ما زیاد است . چنانکه اهل فن می‌دانند و همین مقدار اشاره کافیست .

بخصوص در صفحه ۱۸ در سطر ۷ از پائین ، حقی برای یهودیان نسبت به مسلمانان اثبات کرده که مسلمانان باید تا ابد ممنون یهودیان باشند!

ب) سازنده این روایت ، «داستاسرائی» کرده و با توجه به جامعه نه چندان متمدن آنروز ، داستان او بسیار ضعیف ، و بسیار سست از

کار در آمده ، و باصطلاح امروز بسیار «کم آورده» ، بطوریکه مشاهدات پیامبر در آن باصطلاح بهشت به پرندگان غول‌پیکر و درخت قطوری که از بس قطرش زیاد است دیگر قابلیت داشتن نام درخت را ندارد ، و دختری که دارد شنا می‌کند منحصر است ، اما در این مورد یادش رفته باید اندازه های آن دختر را با اندازه های آن پرنده‌های غول‌پیکر و آن باصطلاح درخت هماهنگ کند ، در آن باصطلاح جهنم نیز راجع به رباخواران خواسته اصطلاحاً «تجسد اعمال» را نشان دهد ، اما چیزی که نشان داده با «...یتخبطه الشیطان من المس ...» اواخر سوره بقره هیچ نسبتی ندارد و سایر صحنه‌های جهنمی نیز از این نوع است و در مجموع صحنه‌های ارائه شده بهشت و جهنم بسیار ضعیف و ابتدائی و از نوع تراوشات ذهنی یک ذهن ضعیف و بسیط است.

نظر علامه طباطبائی

از سه سطر انتهائی صفحه ۱۸ تا دو سوم صفحه ۱۹ مرحوم علامه این روایت را تفسیر نموده . به این معنی که اولاً گفته مانند این روایت در منابع شیعه و سنی زیاد است و سپس به شرح بعضی کلمات متن روایت پرداخته ، و نوع حاشیه‌ای که ایشان بر آن روایت زده نشان از قبول محتوای روایت توسط ایشان دارد . زیرا از

جاهای دیگر المیزان معلوم است که ایشان اگر روایتی را قبول نکرده باشد در نقد و رد آن بدون هیچ مجامله‌ای با قوت و صراحت اظهار موضع می‌کند و اینکه در اینجا هیچ کلمه‌ای که بوی اندکی تردید از آن استشمام شود وجود ندارد نشان از مقبولیت روایت توسط ایشان است .

این خیلی محل حیرت است که شخصیتی مانند ایشان چگونه می‌تواند این نوع مطالب را که دارای اینهمه ایرادهای خرد و کلان و مخالفت آشکار با نص بسیاری از آیات قرآن می‌باشد ، و در عین حال اینقدر سست و ضعیف هم هست ، و علاوه بر آن اینقدر هم مخالف عقل است قبول کند!

بعبارت دیگر چرا وضعی پیش آمد که حتی علامه طباطبائی نیز که در حوزه‌های علوم دینی به عنوان سر سلسله عقلگرایان مطرح است چنین روایاتی را می‌پذیرد؟

برای جواب باید دو عامل را مؤثر بدانیم :

- ۱- شدت «نقل‌گرایی» در حوزه‌های علوم دینی آنقدر غلیظ بوده که بالاخره اشخاصی مانند ایشان نیز نتوانستند کاملاً برکنار بمانند.
- ۲- ترتیب رایج سوره‌های قرآن یکی از عوامل بسیار مهم به اشتباه انداختن مفسران می‌باشد.

در موضوع اخیر بعنوان توضیح عرض می‌کنیم که (بنا بر مشهور)

آنچه که می‌تواند تحت عنوان «معراج» قرار گیرد ، بیش از دو مورد نیست که یکی پاراگراف اول سوره نجم است و دیگری همین آیه اول سوره اسراء و در تمام قرآن آیه و آیات دیگری وجود ندارد که بتوان موضوع معراج را صراحتاً به آن مرتبط کرد (البته در انتهای این بحث چند آیه ذکر کرده ایم که از آنها بطور «تلویح» (نه صریح) اینطور فهمیده میشود که آن حضرت می باید معراج های دیگری هم داشته بوده باشد)

چنانکه می‌دانیم جمع‌آوری و تدوین قرآن در زمان خلیفه اول شروع و در زمان خلیفه دوم تکمیل و در زمان خلیفه سوم استاندارد شد و نسخه واحد تهیه و نسخه‌های دیگر محو گردید و از نسخه واحد چهار نسخه تهیه و به چهار مرکز مهم آن روز جهان اسلام (مکه و مدینه و شام و کوفه) فرستاده شد و آنها را «قرآن امام» نامیدند که به زبان امروزی معنی آنها «نسخه مرجع قرآن» می‌شود و بهمین خاطر است که قرآن‌های رایج را «قرآن عثمانی» می‌نامند .

چون قرآن عثمانی برحسب ترتیب نزول مرتب نشده (بلکه تقریباً به عکس آن است) خودش عامل اشتباه بسیاری از مفسران (و حتی مفسران بزرگ) در تفسیر آیات شده است .

مثلاً مفسری را در نظر بگیرید که می‌خواهد قرآن را تفسیر کند وقتیکه به آیه اول سوره نساء می‌رسد با توجه به داستان آدم که در

ابتدای سوره بقره آمده ، عبارت «نفس واحده» را ، به آدم تطبیق می‌کند که کاملاً خطاست . یا همین اشتباه را در اواخر سوره اعراف می‌کند و لذا حضرت آدم در دو سطر بعد مشرک می‌شود! که کاملاً خطاست ، در صورتکه اگر تفسیر را به ترتیب نزول شروع می‌کرد این اشتباه پیش نمی‌آمد زیرا در همان سوره‌های اولیه با مفهوم «نفس» در جمله «و نفس و ما سویها» برخورد می‌کرد ، و پرداختن به آن ، و تفسیر آن ، مانع از چنان اشتباهاتی می‌شد .

در مورد موضوع معراج نیز چنین است . سوره نجم که بسیار «معراجی‌تر» از سوره اسراء است تقریباً در انتهای قرآن قرار گرفته و سوره اسراء که مدتها پس از آن نازل شده تقریباً در وسط قرآن قرار گرفته و اگر برعکس قرار گرفته بود (یعنی مطابق ترتیب نزول بود) این اشتباهات پیش نمی‌آمد .

زیرا در سوره نجم چند مطلب هست که اصطلاحاً «معراجی» است. مطالبی مانند: ۱- دنی فتدلی ۲- قاب قوسین او ادنی ۳- او حی الی عبده ما اوحی ۴- سدره المنتهی ۵- جنت الماوی ۶- و غیره اگر توجه نموده باشید موضوع پاراگراف اول سوره نجم که همه این عناصر در آن است تبیین وحی است، و همه کاره آن میدان نیز جبرئیل است، و «دنی فتدلی» یعنی «جبرئیل دنی فتدلی» «فکان قاب قوسین او ادنی» یعنی «جبرئیل نسبت به پیامبر دنی فتدلی

فكان قاب قوسين اوادني» و «اوحى الى عبده ما اوحى» يعنى «جبرئيل اوحى الى عبدالله ما اوحى» و «لقد راه نزله اخرى» يعنى «پيامبر جبرئيل را رآه نزله اخرى» و «عند سدره المنتهى» يعنى «پيامبر جبرئيل را رأى عند سدره المنتهى»

ملاحظه فرموديد؟ موضوعى كه به همين سادگى با رعايت ترتيب نزول مفهوم و روشن و بى ابهام فهميده مى شود وقتى كه بدون اين ترتيب ناگهان سوره اسراء را بخوانيم همه اينها مورد بد فهمى واقع مى شود و ذهن به رفتن از مكه تا بيت المقدس راضى نمى شود و بياد مطالبى كه در ختم هاى قبلى قرآن قبلاً در سوره نجم خوانده مى افتد و آنرا قسمت بعدى اين امر حساب مى كند و اينگونه روايات ساخته مى شود زيرا شنونده عامى تمايل به پذيرش آن دارد. بنابر اين دو مطلب در هم ادغام شده و مطالب سوره نجم ادامه مطلب سوره اسراء تلقى شده و آنچه در سوره نجم راجع به جبرئيل است و كاملاً پذيرفتنى و معقول هم هست به خدا نسبت داده شده يعنى اينكه بجای اينكه جبرئيل نسبت به پيامبر نزول كند و دنا فتدلى صورت گيرد پيامبر بطرف خدا صعود مى كند (معاذالله) و دنا فتدلى در جهت مخالف صورت مى گيرد و خداوند نيز مانند مندرجات تورات كنونى كه تحريف شده است حالتى بشرى پيدا مى كند و آن مطالب عجيب و غريب شكل مى گيرد .

و اما بالاخره حقیقت مطلب

در سوره نجم می خوانیم:

- ۱- والنجم اذا هوى (قسم به ستاره وقتی که فرود آمد)
- ۲- ما ضل صاحبکم و ما غوی (مصاحب شما - یعنی پیامبر(ص) - نه گمراه شد و نه خود را به گمراهی انداخت (مانند مصرف- کنندگان مسکرات و مواد مخدر که در اثر مصرف آنها خود را به گمراهی می اندازند)
- ۳- و ما ينطق عن الهوى (و براساس خواهش دل سخن نمی گوید)
- ۴- ان هو الا وحی یوحی (آن - قرآن - چیزی جز وحی نیست - که به او - وحی می شود)
- ۵- علمه شدید القوى (کسی که صاحب نیروهای شدید است - یعنی جبرئیل - به او آموخت)
- ۶- ذو مره فاستوی (- این شدید القوای آیه قبل - که صاحب عقل کامل است - به سیستم وحی رسانی - مستقر شد - همانکه در سوره تکویر آمده مطاع ثم امین. یعنی در آنجا، که سیستم وحی- رسانی او در آسمانها باشد فرماندهی دارد-)
- ۷- و هو بالافق الاعلی (و او - یعنی جبرئیل در آسمانها - بر بالاترین افق بود)

- ۸- ثم دنا فتدلی (سپس - برای وحی‌رسانی - نزدیک شد و نزدیکتر شد)
- ۹- فکان قاب قوسین او ادنی (و به اندازه دو کمان و بلکه نزدیکتر - نسبت به پیامبر - رسید)
- ۱۰- فإوحی الی عبده ما اوحی (آنگاه به بنده او - یعنی بنده خدا ، یعنی پیامبر - وحی کرد آنچه را که وحی کرد)
- ۱۱- ما کذب الفواد ما رای (عقل و قلب و ذهن - پیامبر - آنچه را دید تکذیب نکرد، یعنی واقعیت را دید و پذیرفت که آن واقعیت است ، نه اینکه مانند ما که مثلاً خورشید را دایره‌ای بیست سانتیمتری می‌بینیم اما ذهن ما تکذیب می‌کند و می‌گوید اولاً دایره نیست و کره است ثانیاً بیست سانتیمتر نیست بلکه هزارها میلیون کیلومتر است)
- ۱۲- افتمارونه علی ما یری (آیا شما - مشرکان معاصر او - درباره آنچه که او دائماً می‌بیند با او می‌ستیزید)
- ۱۳- ولقد راه نزلہ اخری (در حالیکه او را - جبرئیل را - در ضمن یک نزول دیگر نیز دیده است)
- ۱۴- عند سدرہ المنتهی (که نزد سدره المنتهی بوده)
- ۱۵- عندها جنہ الماوی (که نزد آن - نزد سدره المنتهی - بهشت مأوا می‌باشد)

۱۶- اذ يغشى السدره ما يغشى (آن هنگام که آن سدره را پوشانده بود آنچه پوشانده بود)

۱۷- ما زاغ البصر و ما طغى (چشم - پیامبر - نه کج شد و نه طغیان کرد - مثلاً نور شدید که به چشم می‌خورد چشم بر می‌گیریم این مثالی است برای زاغ البصر و اینکه چیزی را که نیست می‌بینیم مثلاً سراب که این مثال طغیان چشم است یعنی پیامبر اینطور نشد و آنچه را که دید چشمش را نزد و ضمناً بیش از واقعیت را هم ندید)

۱۸- لقد رای من آیات ربه الکبرى (که البته - او در آن دفعه دیگر - بعضی از آیات بزرگ پروردگارش را دید)

آنچه که به موضوع معراج می‌خورد این آیات است بخصوص آیات ۱۳ تا ۱۸ و آیات ۱ تا ۱۲ جریان وحی‌گیری عادی پیامبر(ص) را بیان می‌کند در حالیکه آیات ۱۳ تا ۱۸ به موقعی (یا مواقعی) اشاره دارد که آنحضرت در عوالم خاصی که بالاتر از جریان معمولی وحی‌گیری ایشان بوده به سر می‌برده که معراج به این عوالم یعنی عوالم آیات ۱۳ تا ۱۸ می‌خورد.

اما آنچه در آیه اول سوره اسراء آمده (که اتفاقاً این آیه بعنوان «آیه معراج» معروف است) این است:

سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد

الاقصى - الذی بارکنا حوله - لنریه من آیاتنا انه هو السميع
البصیر

منزه است کسی که (یعنی خداوند) سیر داد بنده‌اش را (یعنی پیامبر را) در شبی از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که دور و برش را برکت داده‌ایم تا از آیاتمان به او بنمائیم که او (یعنی خداوند) شنوای بیناست.

و چنانکه ملاحظه می‌شود این سیر ، یک سیر نازل‌تری است از آنچه در سوره نجم (بخصوص آیات ۱۳ تا ۱۸ آن) ذکر شده . به دلیل تفاوت «آیات ربه الکبری» (آیات بزرگ پروردگار) در سوره نجم و «من آیاتنا» (برخی از آیاتمان) در این آیه . و جدا جای تعجب است که موضوعی به این روشنی و به این وضوح چرا به آنهمه اشتباهات و بدفهمی‌ها و افسانه‌سازی‌ها دچار شده ، جز اینکه بگوئیم عدم رعایت ترتیب نزول متقدمین را به اشتباه انداخته ، و سپس حدیث‌سازان حرفه‌ای احادیثی ساخته ، و بالطایف الحیل آن‌ها را داخل مجموعه‌های حدیث نموده‌اند و چنانکه می‌دانیم این موضوع منحصر به این مورد نیست و بسیار زیاد است .

روایت دوم :

این روایت از پاراگراف انتهائی صفحه ۱۹ جلد ۱۳ شروع و تا واسطه صفحه ۲۰ ادامه دارد (حجمی حدود سه چهارم صفحه)
این روایت کاملاً معقول و پذیرفتنی است و کاملاً مرتبط با آیه اول سوره اسراء بوده و چیزی از پیش خود اضافه بر آن ندارد و مضمون آیه نیز این روایت را تایید می کند . متقابلاً روایت نیز به جزئیاتی اشاره دارد که به وضوح آیه کمک می کند .
این روایت ، در مجموع ، مقبول و معقول و خوش آیند طبع هر خواننده ایست که ذهنیت و قضاوت پیش ساخته نداشته باشد.

و در امالی صدوق از پدرش از علي از پدرش از ابن ابي عمير از ابان ابن عثمان از ابي عبدالله جعفر بن محمد (عليهما السلام) روایت آمده که فرمود: وقتی رسول خدا (صلي الله عليه و آله) را به معراج و به بیت المقدس بردند جبرئیل او را سوار براق کرد و به اتفاق به بیت المقدس آمدند. جبرئیل محرابهای انبیا را به ایشان نشان داد، و رسول خدا (صلي الله عليه و آله) در آن محراب ها نماز گزارده و از آنجا عبورش داده و در مراجعت به کاروان قریش برخوردند ، رسول خدا (صلى الله عليه و آله) آبی را که آنان در ظرف داشتند دید و دید که شتری گم کرده اند و در پی آن می گردند، رسول خدا (صلي الله عليه و آله) از آن آب بیاشامید و مابقی آن را به زمین ریخت و چون از معراج برگشت و صبح شد به قریش گفت

که خدای تعالی دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار انبیا و منزلهایشان را نشانم داد، و من در مراجعت در فلان محل به کاروانی از قریش برخوردیم که شتری گم کرده بودند و از آب ایشان بیاشامیدیم و مابقی آن را ریختم. ابوجهل گفت: ای قریش الان فرصت خوبی دست داده، برسید مسجد اقصی چند ستون داشت؟ و چند قنديل در آن آویزان بود؟ پرسیدند ای محمد! در این جمع کسانی هستند که بیت المقدس را دیده باشند، اینک تو بیت المقدس را برای ما توصیف کن ببینیم راست می گویی یا خیر، بگو ببینیم چند عدد ستون داشت؟ و قنديلها و محراب هاش چند تا بود؟ جبرئیل در دم نازل شده صورت بیت المقدس را در برابر آن جناب مجسم نمود، و آنچنان هر چه را ایشان می پرسیدند پاسخ می گفت، بعد از آنکه از جزئیات بیت المقدس فارغ شدند گفتند باید صبر کنی تا کاروان برسد، از کاروانیان نیز قضیه تو را پرسیم، رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود: شاهد صدق گفتار من این است که کاروانیان قریش هنگام طلوع آفتاب وارد می شوند، در حالی که شتری خاکستری رنگ پیشاپیش کاروانست.

فردای آن روز قریش به استقبال کاروان آمده شکاف دره را نگاه می کردند می گفتند الان آفتاب می زند. در همین بین در يك آن هم آفتاب طلوع کرد و هم کاروان نمودار شد در حالی که شتری خاکستری رنگ پیشاپیش آن بود از داستان شب گذشته و آنچه رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرموده بود پرسیدند، گفتند آری همینطور بود. شتری از ما در فلان محل گم شده بود ما آب خود را در ظرفی ریخته بودیم صبح که برخاستیم دیدیم آب به زمین ریخته شده است. ولی مشاهده این معجزات چیزی جز بر طغیان قریش نیفزود.

مولف [یعنی مولف المیزان]: در معنای این روایت، روایت دیگری نیز از شیعه و سنی وارد شده است.

این روایت کاملاً معقول و پذیرفتنی است و کاملاً مرتبط با آیه اول سوره اسراء بوده و چیزی از پیش خود اضافه بر آن ندارد و مضمون آیه نیز این روایت را

تایید می کند . متقابلاً روایت نیز به جزئیاتی اشاره دارد که به وضوح آیه کمک می کند .

این روایت ، در مجموع مقبول و معقول و خوش آیند طبع هر خواننده ایست که ذهنیت و قضاوت پیش ساخته نداشته باشد .

خواننده گرامی

چنانکه ملاحظه فرمودید دو روایت اول و دوم را دیده و بررسی نموده‌ایم یکی معقول و مقبول بود و دیگری مخالف قرآن و عقل . ما در این بررسی خویش به اختصار پرداختیم و اگر می‌خواستیم حق مطلب را ادا کنیم به چندین برابر این حجم می‌رسید اما خواننده این قبیل مطالب با خوانندگان رمان ها فرق دارد و اشاره ای نیز او را کافی است .

به همین خاطر به بقیه روایات آن بخش از «المیزان» نیز پرداخته و بر آنها حاشیه نمی‌زنیم و این کار را به خواننده گرامی وا می‌گذاریم زیر آن مقدار که برای منظور (که باز کردن ذهن خواننده ، و اینکه لازم نیست همه روایات معراج درست مقبول باشد) لازم بود حاصل شده و زیاده بر آن لغو است .

ان قُلت

قبل از تکثیر این مطلب ، نسخه دستنویس را برای بعضی از صاحب نظران و قرآن پژوهان عالیقدر فرستادیم یکی از آن بزرگواران بر موضوع تخفیف که در بخش ۱/۱ به آن اشاره شده چنین ایراد گرفت که خداوند در سوره بقره در آیه «... علم الله انکم کنتم تختاتون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم...» و در سوره انفال آیه

«... الان خفف الله عنكم و علم ان فيكم ضعفاً...» نیز تخفیف داده است .

در این خصوص عرض می‌کنیم که اگر به ماده «ع ل م» مراجعه شود معلوم است که در آیاتی از قبیل «... علم ان سيكون منكم مرضى...» در سوره مزمل و «... علم الله انكم ستذكرونهن و لكن لا تواعدوهن سراً...» در سوره بقره و جاهای دیگر تخفیف-هائی داده است که ناظر بر شناخت ضعف‌های بدنی و روانی اکثر مردم است و لذا این تخفیف‌ها را پیشاپیش داده ، نه اینکه حکمی را مقرر کرده باشد و بعداً کسی تخفیف خواسته باشد و خداوند نیز قبول نموده باشد ، و لذا «آیات تخفیفی» ذکر شده در قرآن مؤید مطالبی است که در بخش ۱/۱ ذکر شده نه ردکننده آن.

توضیح اینکه خداوند حالت‌هایی از ایده‌آل‌ها را ذکر نموده (مثلاً آنچه در ابتدای آیه ۲۰ سوره مزمل آمده) اما عده کمی از مردم توانایی آن را دارند و خداوند نیز به این ناتوانی اشراف دارد و لذا با وجود ذکر آن ایده‌آل‌ها ، آن را حکم قرار نداده است ، نه اینکه حکمی برای همگان فرموده باشد ، بعداً به علت درخواست کسی ، از آن عدول فرموده باشد .

نکته تکمیلی

دلایل اعتقاد به معراج بیش از اینهاست

آنچه در این مقاله خواندید سه محور داشت:

- ۱- نقد دو «روایت معراجی» که طی آن یکی قبول و یکی رد شد،
- ۲- بیان جدیدی از معراج که نشان می‌داد معراج در پاراگراف اول سوره نجم بیشتر ظهور دارد تا در آیه اول سوره اسراء که این مهم از نظر علماء تفسیر مغفول مانده ،
- ۳- تعلیل چرایی امر اخیر و شرح آن ، که پرداختن به تفسیر قرآن به ترتیب رایج سوره‌ها (و نه ترتیب نزول سوره) سبب بروز این اشکال [و در نتیجه ورود احادیث جعلی در ادبیات تفسیری ما] شده است .

اینک باید نکته دیگری نیز به این مطلب اضافه شود و آن این است که «آیات معراجی» منحصر در پاراگراف اول سوره نجم و آیه اول سوره اسراء نیست ، بلکه آیات دیگری نیز وجود دارد که «تلویحا» (و نه صراحتا) به معراج اشاره دارد و با اعتقاد به این پدیده عظیم روشن‌تر و مفهوم‌تر می‌گردد . آیاتی مانند:

وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلَنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ

الرَّحْمَنِ إِلَهَهُ يُعْبُدُونَ ﴿٤٥﴾ (زخرف ۴۵) / و از پیامبران قبل از خود نیز بپرس آیا غیر از خداوند خدایانی قرار دادیم که پرستش شوند؟

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾ (یونس ۹۴) / پس اگر درباره چیزی از آنچه بر تو نازل کردیم در شکی هستی از کسانی بپرس که کتاب قبل از تو را میخوانند. البته حق از جانب پروردگارت بسویت آمده. پس، از دو دلان مباش.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾ (فرقان ۵۹) / همانکه آسمان ها و زمین و ما بین آنها را در شش مرحله آفرید و سپس به عرش پرداخت، او خدای رحمان است. درباره او (از کسی) بپرس که آگاه است. (۵۹)

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ (انعام ۷۵) / و چنین بود که ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانیم تا از یقین داران گردد.

آیات «الم تر ...» (آیا ندیدی ...) مثلاً آیه‌های ۲۴۶ و ۲۵۸ سوره بقره و نیز آیه ۶ سوره فجر.

چنانکه ملاحظه می‌شود در آیه ۴۵ سوره زخرف خداوند به صراحت پیامبر(ص) را مأمور می‌کند که درباره موضوع مورد بحث از پیامبران پیش از خود پرسش نماید و چنانکه می‌دانیم سوره زخرف پس از سوره نجم نازل شده و چون پیامبر کسی نبوده که از امر پروردگار سرپیچی کرده باشد لذا آن حضرت حتماً این کار را کرده و از پیامبران قبلی سؤال نموده است. لذا جای این سؤال است که پیامبر(ص) چگونه این کار را کرده؟ آیا پیامبر(ص) نوعی «تلفن تصویری پیامبرانه» داشته؟ یا به نوعی «اینترنت پیامبرانه» مجهز بوده؟ هرچه باشد پیامبر مجهز به تجهیزاتی بوده که به وسیله آن توانسته در مورد فوق اطاعت امر پروردگار متعال را کرده باشد. و معراج (آنها نه یکبار و دوبار بلکه متوالی و متواتر) میتواند جواب این سؤال باشد.

همچنین در آیه ۹۴ سوره یونس پیامبر(ص) مأمور شده چیزی را «از کسانی که قبل از تو آن کتاب را می‌خوانده‌اند» بپرسد.

واضح است که منظور از «آن کتاب» کتاب آسمانی (مثلاً تورات واقعی، و انجیل واقعی و امثال آنها) است و باز هم واضح است منظور از «کسانی که قبل از تو آن کتاب را می‌خوانده‌اند» یهود و

نصاری معاصر آن حضرت نمی‌توانسته بوده باشد زیرا مضحک است که پیامبر(ص) تایید مطلبی را از کسانی درخواست کند که به او و به تعالیم او کافرند . لذا چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه منظور از «کسانی که قبل از تو آن کتاب را می‌خوانده‌اند» را پیامبران سابق صاحب کتاب بدانیم که در اینصورت باز هم این موضوع شبیه موضوع آیه ۴۵ سوره زخرف می‌شود که دیدیم.

همچنین است آیه ۵۹ سوره فرقان . یعنی پیامبر درباره آیات الهی آیه مذکور از چه کسی پرسد؟ آیا خداوند متعال شوخی دارد؟ (معاذالله) پس امر خداوند جدی است و پیامبر باید از کسی بپرسد. پیامبر غیر از استفاده از مکانیزمی شبیه معراج چگونه می‌تواند آن امر پروردگار را اطاعت کند؟

همین نوع استدلال درباره «الم تر»ها قابل پیگیری است. و باز همین نوع استدلال درباره آیه ۷۵ سوره انعام درباره نشان دادن ملکوت آسمان‌ها به ابراهیم(ع) قابل استفاده می‌باشد .

این‌ها چیزهائی بود که به سهولت از ظاهر آیات قرآنی می‌توان استنباط کرد و می‌توان فهمید که آیات معراج منحصر در پاراگراف اول سوره نجم و آیه اول سوره اسراء نیست .

از همین قلم :

تفسیر قرآن به نام : «سخن نو در تفسیر قرآن»

۱- جلد ۱ (شامل فهرست الفبائی تفسیرسوره ها ، مبانی و روش تفسیری ، و کلید های تفسیر قرآن ، و تفسیر چند سوره اولیه نزول قرآن به ترتیب نزول)

۲- جلد های ۲ تا ۱۰ (شامل تفسیر بقیه سوره ها به ترتیب نزول)

این تفسیر ، چنانکه از بخش «مبانی» در جلد اول - و نیز از خود متن تفسیر سوره ها - پیدا است ، کاملاً «روش مند» و منظم و قابل آموزش است و چون به ترتیب نزول است خواننده هنگام مطالعه آن گوئی که پا به پای رسول خدا (ص) حرکت نموده و آن روزها را درک میکند و مطالب جنبی قابل ملاحظه ای رانیز علاوه بر متن خود تفسیر در می یابد که مجموعاً از خواندن آن لذت معنوی زیادی می برد و از این لحاظ از هر تفسیری متمایز است .

سایر کتاب ها

۱ - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن ۱۹ به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند ، و از آن پس تا کنون هم این موضع را حفظ کرده ، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است . اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با « کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد ، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت ، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائماً همه را به آن دعوت میکند .

در این کتاب ، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایت این جهانی پدیده مذکور است ، از موضوع «برگزیدگی آدم» که روایت فرا جهانی آن پدیده است ، جداگانه ، و تماماً با ذکر آیات قرآن و استنتاج از آن ، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد .
ضمناً چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایت فرا جهانی مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز

بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد .

۲- سره و ناسره در روایات معراج

در این کتاب دو روایت از المیزان در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است و دیگری که خیلی هم بلند و طولانی - حدود بیست صفحه با قلم ریز - است ، چنانکه در متن کتاب بطور تفصیل نشان داده شده ، ۱۶ مورد مخالفت با قرآن ، ۱۰ مورد مخالفت با عقل ، و ۴ مورد مخالفت قسمت هائی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت در آن است ، و این از باب نمونه است و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستی روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس ، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود .

۳- سیر و سلوک قرآنی

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود ، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی و نیز هندی و بودایی و امثالهم) و غیره برای این دغدغه خاطر نسخه های پیچیده اند و که نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و دیر رهبانی گری و اشکال دیگر چیزی است که به عنوان محل «سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود ، در این کتاب ، از لحاظ قرآنی - که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته و روشهای قرآنی سیر و سلوک و تهذیب نفس را بازگو نموده است .

۴ - شناخت وجوه کلی اعجاز قرآن

در این کتاب از ۹ لحاظ کلی به «غیر قابل گفتار بشر بودن» قرآن ، و اینکه گوینده قرآن باید کسی باشد که آنقدر علم داشته باشد که بتواند آسمانها و زمین و خود بشر را بیافریند ، پرداخته ، و نشان داده که چرا مسلمانان قرآن را - به حق - معجزه میدانند . این کتاب برای کسانی «مسلمان شناسنامه ای» بوده و مایلند در اصل مسلمانی خویش از شک و تردید بدر آیند خیلی مفید است .

۵ - آثار قوم لوط

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها ، به کاوشگران و باستان شناسان سرخ هائی از متن قرآن داده شده ، که کجا را مورد حفاری های باستان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این طریق ، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند ، و هم سند مهم دیگری بر اسناد موجود اعجاز قرآن بیفزایند .

۶ - حدود شفاعت

این نگارنده در نوجوانی از یکی از وعاظ مشور آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و زنا کن» و «سَنی چه حج کند و چه زنا کند یکی است» در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صرف مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد و حدّ و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است .

۷- مسیر فرایند ظهور امام زمان (ع)

در این کتاب تصورات خرافاتی راجع در باره ظهور امام زمان (ع) را تصحیح کرده ، و علاوه بر آن ، مستندات قرآنی وجود آنحضرت را نیز بیان نموده ، و نیز به بررسی برخی از روایات مرتبط با «آخرالزمان» پرداخته ، و در مجموع نشان داده که این بخش از عقاید شیعیان چقدر صحیح ، و چقدر قرآنی ، و چقدر معقول است .

۸- خلاصه ترین تفسیر قرآن

این کتاب در حقیقت متن عربی قرآن به ترتیب نزول است که هم - برحسب همگن بودن آیات - پاراگراف بندی شده ، و هم «درس» (عصاره مطلب سوره) و هم «درب ها» (عصاره مطلب پاراگراف ها) را دارد . و برای کسی که مختصری عربی بداند خلاصه ترین تفسیر قرآن است و خود این نگارنده برای مطالعه روزانه قرآن از این کتاب استفاده میکند .

۹- سخن نو در ترتیب نزول ، و زمان نزول سوره ها ، و حروف مقطعه

این کتاب ضمن اینکه به سه موضوع جذاب (ترتیب نزول ، تاریخ نزول ، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند ، از این لحاظ که چگونه این روش تفسیری - که در تفسیر فوق الذکر استفاده شده - سبب گسترش و تعمیق دانش ما در باره سه مقوله فوق شده ، قابل توجه مفسران و محققان جوان است ، که از ابتدای کار تفسیر و تحقیق ، بدانند که چنین روشی هم هست که به پیدایش چنین نتایجی کمک کرده است .

مطالب فوق را میتوانید در سایت: tafsir.jamal-ganjei.com

بیابید همچنین ایمیل : jamalganjei@gmail.com برای

پاسخ به سوالات در خدمت است .

